

بی‌ثباتی سیاسی در دوره مشروطه از منظر مناسبات بین دولت و جامعه

علیرضا بی‌زبان*، مصطفی اجتهادی**

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۰/۱۴ تاریخ بازنگری: ۹۸/۱۱/۲۵ تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۱/۰۹

چکیده

نوشته حاضر به توضیح چرایی و چگونگی وقوع مکرر بی‌ثباتی‌های سیاسی و عدم تداوم دولت نوپدید مشروطه از منظر رابطه بین جامعه و دولت می‌پردازد. برای این منظور، در ابتدا به بررسی ویژگی‌های جامعه و دولت و سپس با استمداد از رویکرد نهادگرایی میگردان نشان داده است که چگونه نهادها و نیروهای اجتماعی این دوره جهت کسب حق تعیین «قواعد» و قدرت انحصاری «کنترل اجتماعی»، دولت مشروطه را به میدان کشمکش و گاه با ائتلاف موقتی‌ای که با برخی نیروهای اجتماعی قدرتمند ایجاد می‌کردند آن را به «کارگزار» خود تبدیل می‌نمودند که به نوبه خود مخالفت دیگر نیروها و در نتیجه تشدید منازعات سیاسی را موجب می‌شد. فقدان خودمختاری و تضاد منافع این نهادها تضعیف قدرت عاملیت دولت را موجب شد که به تدریج زمینه افزایش نارضایتی و بی‌اعتمادی، کاهش مشروعیت دولت، تعمیق شکاف بین دولت و جامعه و در نهایت بروز رویدادهایی از قبیل کودتا، فروپاشی پی‌درپی کابینه‌های دولتی، جنبش‌های گریز از مرکز و... را فراهم کرد که ثبات نظام سیاسی مستقر در این دوره را با چالش‌ها و یا دگرگونی‌های نامتعارف مواجه نمود. در واقع، بی‌ثباتی‌های پس از انقلاب مشروطه را باید در عدم تقارن قدرت دولت با قدرت جامعه یا به عبارتی به‌مثابه پیامد «رابطه نامتقارن» بین جامعه پراکنده و نامنسجم و دولت ضعیف دانست.

واژگان کلیدی: بی‌ثباتی سیاسی، مناسبات بین دولت و جامعه.

طرح مسأله

بی‌ثباتی سیاسی به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن نظم سیاسی موجود، با چالش یا بحران مواجه شده و احتمال تغییرات سیاسی افزایش می‌یابد. در چنین وضعیتی معمولاً کارآمدی دستگاه‌های حکومتی کاهش می‌یابد؛ فعالیت‌های اقتصادی مختل می‌شود، احتمال خشونت‌های سیاسی بالا می‌رود؛ واگرایی داخلی و مداخلات خارجی افزایش می‌یابد؛ امنیت روانی و اجتماعی تضعیف می‌شود و زمینه برای دگرگونی‌های غیرمترقبه فراهم می‌شود (Delavari, 2015:61). به همین جهت است که رهبران و مسئولان سیاسی در هر کشوری تمایل دارند که نظام سیاسی‌شان را از بی‌ثباتی و پیامدهای آن مصون نگاه دارند و حتی آن را با گذشت زمان جاودانه سازند.

اندیشمندان سیاسی نیز همواره نخستین هدف سیاست و کارکرد نظام سیاسی را عبارت از نظم و ثبات یا زائد و غیرضروری جلوه دادن ارتکاب خشونت به‌ویژه به‌منظور رویارویی با اقتدار حکومت‌ها تلقی نموده و بالتبع کنش‌های جمعی اعتراضی را- به‌خصوص وقتی خشونت به دنبال آن‌ها باشد- نشانه ناکارآمدی نهادهای سیاسی و جزء جدایی‌ناپذیر مفهوم بی‌ثباتی سیاسی محسوب کرده‌اند (Optter & Payne, 2001:12-17). باین‌حال تا جایی که تاریخ جوامع انسانی حکایت دارد، همواره گروه‌هایی از افراد وجود داشته‌اند که علیه زمامداران سیاسی‌شان اقدام به اعتراض و شورش کنند. ناآرامی‌های سیاسی و اجتماعی بسیاری در تاریخ جوامع انسانی، به وقوع پیوسته و در تاریخ بسیاری از آن‌ها امری مزمن بوده و هیچ نسلی در هیچ کشوری از جهان مدرن نیز از آن رهایی نداشته است؛ اما نکته قابل‌تأمل این است که مظاهر بی‌ثباتی سیاسی و فراوانی آن، در جهان سوم بیشتر دیده می‌شود به‌گونه‌ای که «تعداد کودتاهای نظامی، جنگ‌های داخلی، منازعات قومی و محلی، شورش‌ها و دیگر مظاهر بی‌ثباتی سیاسی در جهان سوم به‌اندازه‌ای زیاده بوده که منجر به معطوف شدن توجهات اندیشمندان حوزه‌های جامعه‌شناسی و علوم سیاسی شده است» (Sanders, 2002:134). آن‌ها چالش‌ها و معضل اساسی این جوامع در تأسیس نظم و ثبات سیاسی را در تنوع قومی و فقدان نهادهای قوی برای همساز کردن اقلیت‌ها، مدیریت منازعات قومی- منطقه‌ای و حل‌وفصل تضادها (Gurr, 2003; Colier & Hafler, 2003) 1993:175 ظرفیت ناچیز دولت‌ها در حفظ انحصاری ابزارهای اجبارآمیز و اعمال مشروع زور در قلمرو تحت پوشش، استخراج و بهره‌برداری از منابع مالی، انسانی و سازمانی (Anderson & Moller, 2014:1305) و همچنین انجام کارکردهای اساسی و ارائه و تأمین کالاهای عمومی (Clement, 2005:4) وجود سازمان‌ها، نیروهای گریز از مرکز و

بی‌ثباتی سیاسی در دوره مشروطه از منظر مناسبات بین دولت و جامعه ۲۳

منابع پراکنده قدرت (Migdal, 1988:33-34; Clement, 2007:48)، ضعف دولت در حفظ خودمختاری^۱ از طبقات و گروه‌های اجتماعی و درعین‌حال فقدان قابلیت دربرگیری^۲ یا نفوذ سازمان یافته درون ساختارهای اجتماعی به‌منظور اجرای قوانین و پیشبرد رشد اقتصادی (Evans, 1999; Leftwich; 2006:376-400) و عدم مصالحه و سازش نخبگان بر سر اصول و قواعد مشترک سیاسی و عدم التزام عملی آنان به قواعد بازی و در نتیجه کشمکش پایان ناپذیر بین آنان و... می‌دانستند. (Ufelder, 2010; Higly & Berton, 1987:299-301) در واقع به دنبال چنین بحث‌هایی بوده که برخی از اندیشمندان - با تأکید بر تقدم ظهور دولت بوروکراتیک قوی بر دموکراتیک ناپایدار - بر ضرورت ظهور دولتی قوی و کارآمد با یک بوروکراسی متمرکز، مستقل و غیرفاسد در ایجاد، استقرار و تثبیت نظم و ثبات سیاسی در این جوامع (Fukuyama, Huntington, 1968; 2014) و برخی دیگر مانند لوسین پای^۴ و مانفرد هالپرن^۵ با نادیده انگاشتن ارزش‌های دموکراتیک و با اولویت‌تثبات به جای دموکراسی، بر نقش مثبت و تعیین‌کننده نظامیان در پیشبرد فرآیند نوسازی در کشورهای جهان سوم و درعین‌حال حفظ ثبات سیاسی در این

1. Autonomy

2. Embeddedness

۳- صرف نظر از پژوهش‌های متعدد خارجی که در زمینه بی‌ثباتی سیاسی یا اشکال عمده آن نظیر جنگ داخلی، کودتا یا انقلاب انجام شده، به طور کلی دو دسته از مطالعات داخلی در این زمینه را می‌توان بازشناخت. نخست مطالعاتی که علت گرفتار شدن نظام‌های سیاسی در مجموعه‌ای از رخدادهای بی‌ثبات کننده را وجود شکافهای قومی، زبانی، مذهبی، سنت - مدرنیته در جامعه ایران در یک سده پیشین دانسته‌اند؛ این دسته از پژوهش‌ها دلاوری (۱۳۷۸)، حمیدی (۱۳۹۰)، پوریان (۱۳۹۲) و... تعدد شکافهای اجتماعی، تراکم و هم‌افزایی و سیاسی شدن آنها را به عنوان عامل اصلی بروز کشمکشها و خشونت سیاسی می‌دانند و بدین ترتیب از نقش ساختار دولت، ظرفیت آن و ماهیت رابطه آن با جامعه در بروز بی‌ثباتی‌های سیاسی غفلت کرده‌اند؛ این در حالی است که نتایج بسیاری از مطالعات تطبیقی (فیرین و لایتین، ۲۰۰۳، ایسترلی، ۲۰۰۱، سیمون، ۲۰۱۷) نشان می‌دهند که هرگاه نهادها به ویژه دولت قدرتمند باشند، تنوعات و شکافهای اجتماعی به منازعه و بروز بی‌ثباتی‌های سیاسی منجر نمی‌شوند. دسته دوم مطالعاتی هستند که تنها به یکی از اشکال عمده بی‌ثباتی سیاسی به ویژه انقلابها در سده اخیر توجه نشان داده‌اند و برای توضیح چرایی وقوع آن بر توسعه نامتوازن (آبراهامیان، ۱۳۸۴)، نقش ایدئولوژی‌های مذهبی در بسیج نیروها (فرهی، ۱۳۷۵)، زمینه متغیر و نامعلوم محیط بین‌المللی (هالیدی، ۱۳۶۰)، توسعه وابسته (فوران، ۱۳۸۵)، استبداد و سیاستهای شبه مدرنیسم دولتی (کاتوزیان، ۱۳۸۰) و... تأکید کرده‌اند. این مطالعات نیز به رغم توجه به رابطه بین دولت با ساخت بیرونی جامعه [ادغام ایران در نظام جهانی و...]، به دلیل عدم توجه مکفی به در هم کنش نهادها و نیروهای اجتماعی با یکدیگر و با دولت از سوی دیگر در توضیح بروز انقلاب کم و بیش دچار تقلیل‌گرایی شده‌اند. برخلاف مطالعات مزبور، نوشتار حاضر با تأکید بر «ویژگی ارتباطی» نهادها و نیروهای اجتماعی و تأثیر این روابط بر ساختار و ظرفیت نهادی دولت به بررسی جامعه‌شناختی تاریخی موانع تحقق ثبات سیاسی از منظر مناسبات بین دولت و جامعه پرداخته است.

4. Pay

5. Halpern

کشورها تأکید کردند (Saei, 2000:196). ایران نیز مانند بسیاری از کشورهای درحال توسعه بیش از یک سده بی‌ثباتی، منازعات و خشونت سیاسی را پشت سر گذاشته است. جامعه ایران دوره‌هایی را به‌طور متناوب درگیر شورش‌ها، جنبش‌ها، انقلاب‌ها و بی‌ثباتی‌های سیاسی و اجتماعی برآمده از آن‌ها بوده و دوره‌های دیگر را به‌تناوب در زیر سایه دولت‌های استبدادی به سر برده است که توانسته بودند از طریق سرکوب نخبگان سیاسی و نیروهای اجتماعی ناسازگار به یک ثبات سیاسی نسبی اما شکننده و آسیب‌پذیر [ثبات سیاسی‌ای که با نوعی عدم مشروعیت مزمن مواجه است و در برابر تحولات سیاسی و اقتصادی خارجی آسیب‌پذیر است] دست یابند؛ بنابراین یکی از جلوه‌های برجسته تاریخ سیاسی معاصر ایران به‌ویژه از عصر مشروطه تاکنون، بی‌ثباتی‌های پی‌درپی سیاسی است که توان بسیاری از حکومت‌های مستقر را از اهداف و برنامه‌های اصلی خود منحرف کرده و در نهایت کاهش کارآمدی نظام سیاسی را به همراه داشته است. درحالی‌که یکی از اهداف انقلاب مشروطه، افزایش اقتدار حکومت مرکزی به ایجاد نظام سیاسی یکدست و یکپارچه به‌عنوان جانشین نظام سیاسی ازهم‌گسیخته و ضعیف، استقرار حاکمیت قانون، ایجاد تحولات اقتصادی و اجتماعی و نیز تأسیس نوعی نظم پایدار و پایان دادن به بی‌ثباتی یا خشونت سیاسی بود؛ اما این تلاش‌ها عمدتاً به بی‌ثباتی سیاسی در اشکال عمده و جزئی آن از قبیل کودتاهای سیاسی، تغییرات پی‌درپی کابینه‌های دولتی، تظاهرات ضد حکومتی (علیه قوانین، مقامات سیاسی و سیاست‌ها)، تغییرات عمده نهادی از جمله تعطیلی و فترت مجلس و... و در نهایت به بازتولید نوعی نظم بیرونی که از بالا با پشتوانه قدرت اعمال و مستقر می‌شد [نظم استبدادی] انجامید. حال، با عطف توجه به آنچه گفته شد، این پرسش‌ها مطرح می‌شود که چرا نهادهای سیاسی نوپدید برآمده از انقلاب مشروطه سطح و میزان بالایی از ناپایداری و بی‌ثباتی‌های پی‌درپی را تجربه می‌کردند؟ دولت و جامعه در این دوره هرکدام واجد چه ویژگی‌هایی بودند که برقراری نظم اجتماعی و ثبات سیاسی را ناممکن نمودند؟ و چه رابطه و چه مناسباتی بین نهادها و نیروهای اجتماعی با یکدیگر و با دولت برقرار بود و این نوع رابطه چه تأثیری در صورت‌بندی سیاسی ایران از حیث ثبات یا بی‌ثباتی سیاسی در این دوره داشت؟

چارچوب تحلیلی تحقیق

ساختار نظری نوشتار حاضر برای توضیح رابطه بین دولت و جامعه و ظهور بی‌ثباتی سیاسی در دوره مشروطه بر رویکرد میگدال در «دولت ضعیف و جامعه قوی» (1998)، «دولت در

جامعه» (2016) مبتنی است. میگدال در "دولت ضعیف و جامعه قوی"، به ضعف توانمندی‌های تنظیمی روابط اجتماعی و به‌کارگیری منابع به شیوه‌ای کنترل شده در دولت‌های جهان سوم می‌پردازد. میگدال به لحاظ نظری، مخالف دیدگاه‌های «خطی و فرجام‌شناسانه» نظریات نوسازی غربی است که تنها تأثیرات مرکز بر پیرامون را بررسی می‌کنند و از پرداختن به آثار پیرامون بر مرکز مغفول مانده‌اند. علاوه بر این، به اعتقاد وی، تحلیل طبقاتی جوامع در حال توسعه نمی‌تواند پویایی و تحولات آن جوامع را به‌درستی توضیح دهد؛ هم‌چنین نظریه نظام جهانی و وابستگی نیز در توضیح مسائل مربوط به جهان سوم ناقص به نظر می‌رسد. میگدال معتقد است هرچند عوامل اقتصادی و سیاسی ناشی از نظام جهانی، فرصت‌ها و تنگناهایی را برای کشورهای جهان سوم ایجاد می‌کنند، اما پویایی روابط دولت و جامعه در این کشورها از حدود تأثیرات روابط مرکز و پیرامون جهانی فراتر می‌رود و به همین جهت معتقد است که «اشتباه بسیار بزرگی است که فکر کنیم که این روابط [مرکز-پیرامون] به‌طور کامل الگوی قشربندی داخلی و نوع روابط دولت و جامعه را در کشورهای جهان سوم تعیین می‌کند». به باور میگدال: «عرصه دومی که دولت در آن عمل می‌کند، یا همان عرصه جامعه داخلی، امکان فعالیت‌ها و تحرکات اجتماعی را فراهم می‌کند و دولت در آن فضا مانور قابل‌ملاحظه‌ای دارد. در این عرصه است که رهبران دولت به دنبال به حداکثر رساندن استقلالشان در هر جا و هر وقت ممکن هستند. به همین ترتیب، رهبران دیگر گروه‌های اجتماعی سعی می‌کنند موانعی را که دولت برای آن‌ها ایجاد نموده کنار بزنند و از منابعی که کسب نموده‌اند، برای گسترش استقلال خودشان بیشترین استفاده را ببرند. همین بستر روابط دولت و جامعه است که برای درک نتایج تلاش رهبران دولت برای تغییر، نادیده انگاشتن، یا محدود نمودن قوی‌ترین گروه‌های جامعه باید به دقت بررسی شود.... در واقع، آنچه نیاز به بررسی دارد الگوهای متمایز تعاملات دولت با اعضای دیگر سازمان‌ها و گروه‌هاست» (Migdal, 2016:15). مطابق این دیدگاه، دولت و جامعه به صورت دوسویه بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و ضعف یکی نسبت به دیگری، نوع رابطه و مناسبات بین آن‌ها و پیامدهای این رابطه را نشان خواهد داد (Migdal, 1988:15). به باور میگدال، دولت عبارت است از: سازمانی متشکل از کارگزاران متعدد تحت رهبری و هدایت نخبگان دولتی که از توانایی و اقتدار لازم برای وضع و اجرای قواعد الزام آور برای مردم و هم‌چنین ابزارهایی برای تحت کنترل درآوردن سایر سازمان‌های اجتماعی در سرزمینی مشخص برخوردار بوده و در صورت لزوم می‌تواند از زور مشروع استفاده کند. (Ibid:19-20) براساس تعریف میگدال از دولت، دو نوع دولت مدرن وجود خواهد داشت که بنابر سطح

توانایی در دستیابی اهداف به دو دولت قوی و ضعیف تقسیم می‌شوند. «دولت‌های قوی» به میزان زیادی از توانایی لازم (توانایی استخراج منابع، نفوذ درون جامعه، تنظیم روابط اجتماعی) برای تحول اجتماعی از طریق طراحی، سیاستگذاری و اجرای برنامه‌ها برخوردار خواهند بود، حال آنکه «دولت‌های ضعیف» در انتهای طیف دارندگان این توانایی‌ها قرار دارند؛ اما اینکه آیا دولت‌ها، قوی یا ضعیف از کار درآیند بستگی به توزیع کنترل اجتماعی در جامعه دارد. مبارزه بر سر کنترل اجتماعی در این جوامع، مبارزه میان دولت یعنی مرکز و یک رشته از دیگر کنشگران و سازمانهای اجتماعی است که کنترل اجتماعی را به چالش می‌کشند و در برابر آن مقاومت می‌کنند. البته این امر یک مبارزه سیاسی است و در هر کجا در شکل دهی به قوت و ضعف دولت‌ها مهم بوده است. میگدال استدلال می‌کند که بسیاری از دولت‌های جهان سومی در ارتباط با جوامع قدرتمندشان، یا به طور دقیق‌تر در ارتباط با نیروهای اجتماعی در آن جوامع که در برابر دولت می‌ایستند و در برابر تلاش همه جانبه اش برای کنترل اجتماعی مقاومت می‌کنند، «ضعیف» هستند. چنین دولت‌هایی تفوق مشروعی بر "دیگر سازمان‌های اجتماعی متعددی که کنترلی مؤثر" در جامعه گسترده‌تر را اعمال می‌کنند به دست نیاورده‌اند و آن سازمان‌ها، مقررات و فرامین را در جهت حمایت از تعداد چشمگیری از مردم و برخی اوقات در برابر دولت برقرار می‌سازند. این سازمانهای اجتماعی بر سر حق ایجاد قواعد در حوزه‌های مشخص زندگی اجتماعی، اقتصادی، همواره با دولت درگیر می‌شوند. اینکه دولت بتوانند قابلیت‌هایشان را افزایش دهد و این تضمین را پدید آورد که تغییرات اجتماعی و اقتصادی در مسیر قانون و سیاست آن پیش می‌رود، به تعامل میان دولت و این آمیزه از سازمان‌های اجتماعی بستگی دارد. (Ibid:32-37)

«تدوین سیاست‌های دولت همان قدر که نتیجه اهداف رهبران ارشد دولت یا یک فرآیند قانون‌گذاری ساده است همان قدر نیز محصول این فعل و انفعالات میان دولت و نیروهای اجتماعی است. نتایج تعامل و درگیری (یا عدم درگیری) با دیگر نیروهای اجتماعی می‌تواند برنامه‌ها و سیاست‌های دولت تا حد زیادی جرح و تعدیل کند؛ در حقیقت این‌گونه تماس و تعاملات ممکن است ماهیت خود دولت را تغییر دهند» (Migdal, 2016: 158).

بنابراین، مطابق نظر میگدال، جامعه ترکیبی از سازمان‌های اجتماعی قلمداد می‌شود که هرکدام مستقلاً یا در ائتلاف با یکدیگر از قدرت و آزادی عمل بالایی برای کنترل اجتماعی و تعیین قواعد برخوردارند. در چنین تصویری، دولت یک سازمان در میان

سازمان‌های بسیار دیگری (سازمان‌هایی نظیر گروه‌های قومی مذهبی، طبقات اجتماعی و سایر سازمان‌هایی که قواعد بازی مختلفی را اجرا و جداگانه یا هم‌زمان استراتژی‌های مختلفی را برای افراد پیشنهاد می‌کنند) است. (Migdal, 1988:33-35) میگدال این نوع جوامع را «جوامع قوی» می‌نامد؛ زیرا چنانکه گفته شد، کنترل اجتماعی به واسطه وجود سازمان‌های اجتماعی نسبتاً مستقل، «پراکنده و چندپاره» است (Ibid:32). طبق نظر میگدال در چنین ساختاری از جامعه روبرو شدن توانایی دولت برای بسیج اجتماعی و سیاسی با موانع متعدد اجتناب‌ناپذیر است: «تغییر اولویت‌های رهبران دولت، شیوه سیاست‌ورزی دولت (جابجایی‌های گسترده پرسنل دولت، حقه‌های کثیف و نظایر این‌ها)، ساختار سازمان دولت (نهادهای زائد)، مشکلات فراروی اجرای سیاست‌ها، بار شدن فشارها بر مجریان و تسخیر بازوان دولت توسط قدرتمندان اجتماعی، همگی از ساختار چندپاره جامعه ناشی می‌شود» (Migdal, 2016: 132).

براین اساس، میگدال معتقد است که جوامع قوی جهان سومی مانند موم ساده‌ای نیستند که دولت‌ها با منافع تکنیکی کافی توانایی‌های مدیریتی و پرسنل متعهد آن‌ها را به دلخواه شکل دهند، اگرچه مجموعه‌ای از سازمان‌های از گروه‌های خویشاوندی گرفته تا قبایل بزرگ، همچون گاو آهن دستی کهنه و واپس‌گرا تلقی می‌شوند، اما به‌سادگی تحت تأثیر سیاست‌های دولت و یا حتی در اثر رشد شهرنشینی و صنعتی شدن دچار فروپاشی نمی‌شوند و استحکام و چسبندگی این گروه‌ها و رهبران قدرتمند آن‌ها می‌تواند دولت‌ها و مقامات دولتی قاطع را به خشم آورد (Ibid:73-80)، سیاست‌های دولت را با شکست مواجه نماید و یا آن‌ها را وادار به کار بست سیاست‌های تشویقی یا تنبیهی کند. طبق نظر میگدال: «شکست یا نتایج ناقص سیاست‌های دولت صرفاً به خاطر عواملی چون طراحی ضعیف سیاست‌ها، مسئولان بی‌کفایت و یا منابع ناکافی نیست. دولت‌ها باید با گروه‌های مخالف مبارزه کند که برخی از آن‌ها به‌طور پنهان و غیرمستقیم مخرب و برخی دیگر به‌طور آشکار مبارزه‌جو هستند. این گروه‌های چندگانه مخالف، ائتلاف‌هایی برای تقویت مواضعشان ایجاد و در ساختار دولت نفوذ و مداخله می‌کنند. زیان این مبارزه ائتلافی این بوده که نحوه اجرا و نتایج سیاست‌های دولت در جامعه از طراحی و نیت اصلی فاصله بسیار داشته است. حتی قوی‌ترین برنامه‌های دولت در این صورت می‌تواند به نتایج فاجعه‌آمیزی تبدیل شود» (Migdal, 2016: 158).

بدین ترتیب، گاه تلاش دولت برای اعمال کنترل اجتماعی و کسب حق تعیین قواعد [قوانین، مقررات و فرامین و...] سبب بروز «منازعه» می‌شود. در این شرایط، سیاست به

کشمکشی برای «سازش» میان دولت و جامعه تبدیل می‌گردد که این منازعات اغلب در نواحی دور از حکومت مرکزی یا درون حکومت رخ می‌دهد. در این میان برخی گروه‌ها در برابر حکومت تسلیم می‌شوند و برخی دیگر از گروه‌ها که از توان «نه» گفتن به دولت برخوردار هستند، به شکل مستقل یا در ائتلاف با یکدیگر مقاومت خواهند کرد (Ibid:192). و دولت و ظرفیت‌های نهادی آن را با چالش‌هایی جدی مواجه می‌کنند؛ اما به اعتقاد میگدال در این جوامع، مبارزه صرفاً بین دولت و سازمان‌های اجتماعی در جریان نیست، بلکه سازمان‌ها یا نیروهای اجتماعی گوناگون همواره تلاش می‌کنند خودشان را در یک عرصه تحمیل کنند تا اهداف، قواعد و سیاست‌هایشان را نه فقط به دولت بلکه به دیگران دیکته کنند. اهداف این نیروها ممکن است متفاوت و «نامتقارن» باشد. برخی ممکن است از نیروهای اجتماعی برای جذب حداکثر ممکن مازاد اقتصادی و درآمد استفاده کنند و برخی دیگر به دنبال تسلیم یا احترام یا انجام اراده خدا و یا صرفاً قدرت حکمرانی بر رفتار دیگران به‌عنوان یک هدف فی‌نفسه باشند. انگیزه‌ها و اهداف این نیروها هرچه باشد، تلاش برای اعمال سلطه به‌طور حتم یا مخالفت دیگرانی که آن‌ها نیز به دنبال سلطه هستند و یا کسانی که می‌خواهند به زیر سلطه نروند، روبرو می‌شود (Migdal, 2016:152). بدیهی است که هر یک از این نیروها در تلاش برای اعمال سلطه به ائتلاف‌سازی‌هایی [حتی با دولت] دست می‌زنند که آن‌ها را جهت تعقیب و کسب اهداف با یکدیگر یاری می‌رساند. به باور میگدال: «به‌ندرت یک نیروی اجتماعی بدون یافتن متحدان، ایجاد ائتلاف‌ها و پذیرش سازش‌ها و مصالحه‌ها می‌توانند به اهدافشان دست یابند. در برخی جوامع زمین‌داران و کشیشان، کارآفرینان و روحانیون چنین ائتلاف‌هایی را با قدرت کافی برای تحمیل الگوهای گسترده اعتقاد و عمل ایجاد کرده‌اند (Ibid:152).

روش تحقیق

مطالعه پیش رو از نوع تحقیق جامعه‌شناسی تاریخی و با روش تاریخی- اسنادی است. در جامعه‌شناسی تاریخی می‌توان سه راهبرد عمده پژوهشی مشخص کرد که عبارت‌اند از: ۱. راهبرد کاریست الگوی عام در تاریخ؛ ۲. راهبرد جامعه‌شناسی تاریخی تفسیری و ۳. راهبرد جامعه‌شناسی تاریخی تحلیلی (تحلیل نظم‌های علی در تاریخ) (Skocpol, 2009:499). در واقع، هر تحقیق جامعه‌شناسی تاریخی برحسب مقتضیات موضوع، رویکرد فلسفی و روشی محقق و هدف او در چارچوب یکی از این راهبردها یا با تلفیقی خلاق از آن‌ها انجام می‌شود. با توجه به مسأله، هدف و چارچوب تحلیلی تحقیق، پژوهش حاضر عمدتاً در چارچوب

راهبرد تفسیری و تا حدودی راهبرد تحلیلی انجام می‌گیرد. در راهبرد تفسیری، هدف کاربرد مفاهیم برای ارائه و بسط تفسیرهای معنادار از الگوهای تاریخی کلان است. در این راهبرد محقق هم خود را مصروف تبیین ویژگی‌های خاص هر زمینه تاریخی اعم از ویژگی و ترتیبات نهادی^۱ می‌کند و براین اساس، نیازی ندارد که از یک الگوی کلان نظری- که بسیار انتزاعی بوده است و ادعای جهان‌شمولی دارد- شروع و به‌سوی جزئیات تاریخی حرکت کند که ممکن است دلخواهی‌گزینه‌ش شده‌اند و یا به‌صورت تصنعی از بافت جدا شده‌اند.

مصادیق بی‌ثباتی سیاسی در ایران دوره مشروطه

در طول دوره سلطنت قاجاریه، اوضاع داخلی همراه با شرایط بین‌المللی، ایران را در وضعیت نامساعدی قرار داد. از یک سو شکست نظامی طی دو جنگ روسیه و از سوی دیگر دخالت و تهدیدات مستقیم بریتانیا و روسیه، امضای معاهداتی را در پی داشت که نتیجه آن نفوذ و سلطه اقتصادی و سیاسی این دو دولت در ایران، افزایش مشکلات اقتصادی (فساد، فقر، بحران‌های مالی و کاهش ارزش پول و.....)، نارضایتی مردم و افزایش ناآرامی‌های داخلی بود؛ به‌گونه‌ای که تنها ۱۹۶ مورد شورش، ناآرامی، تحریک و جنگ محلی در ۴۵ سال اول سلطنت ناصرالدین‌شاه یعنی از سال ۱۲۵۵ هـ.ش تا ۱۲۶۷ هـ.ش، به ثبت رسیده است و پیش از آن در شهرهای بزرگی از قبیل کرمان و یزد (۱۲۰۹-۱۲۱۰ هـ.ش)، اصفهان (۱۲۱۴ هـ.ش و ۱۲۱۹ هـ.ش)، شیراز (۱۲۱۹ هـ.ش)، کرمان (۱۲۲۲-۱۲۲۷ هـ.ش)، تبریز (۱۲۴۴ هـ.ش) و دیگر از شهرها، تعدادی بی‌شماری از شورش‌ها و جنگ‌های محلی به ثبت رسیده است که حاکی از وجود ناآرامی و نابسامانی‌های بود که قدرت دولت را به مبارزه و به چالش می‌کشید. این ناآرامی‌ها اغلب تجلی نارضایتی عمومی از مقام‌های ایالتی بر سر مسائلی همچون مالیات اضافی، قیمت بسیار زیاد مواد غذایی، کمبود نان، حکام و والیان منفور و بود (Foran, 1998: 238). این اوضاع نابسامان به‌تدریج نیاز به اصلاحات در زمینه‌های مختلف را آشکار ساخت و این نیاز از سوی نخبگانی همچون عباس میرزا، میرزا تقی خان امیر کبیر و میرزا حسین خان سپهسالار درک شد و بر همین اساس تلاش‌هایی برای ایجاد تحول آغاز گردید که البته به دلایل وجود محدودیت‌ها از قبیل کمبود منابع مالی و انسانی (Amanat, 2017: 357) و مخالفت بسیاری از شاهزادگان، درباریان و علما که نگران تحدید حوزه قدرت و اختیارات و همچنین تهدید منافع اجتماعی- اقتصادی بودند، بی‌نتیجه ماند. انقلاب مشروطه که ریشه‌های شکل‌گیری آن را باید در شکست

اقدامات اصلاح طلبانه نخبگان سیاسی پیش‌گفته، انباشت تدریجی نارضایتی‌های حاصل از مشکلاتی از قبیل فقر عمومی، استیصال دولت، ورشکستگی خزانه، بدهی‌های روزافزون و در پی آن واگذاری امتیازات بیشتر به خارجی‌ها به‌منظور تأمین منابع مالی برای حکومت، تضعیف اقتصاد داخلی در نتیجه ادغام با نظام جهانی و همچنین نفوذ اندیشه‌های جدید غربی از جمله ایده دولت مدرن در میان روشنفکران رادیکال (Keddie, 2006:57; Amir) (Arjomand, 1998:31-35) پی‌گرفت، مهم‌ترین تلاش اصلاح‌گرایانه جامعه ایرانی جهت تحدید دولت خودکامه و انضباط ملّت، همسویی بین آن‌ها و درنهایت برقراری نظم اجتماعی و ثبات سیاسی و در پی آن نوسازی ایران بود؛ اما روند بی‌ثباتی‌های نظام سیاسی با مشروطیت نه‌تنها پایان نیافت، بلکه تا پایان سلسله قاجاریه در سال ۱۳۰۴ هـ.ش همچنان ادامه پیدا کرد. سال‌های نخست پس از پیروزی مشروطه در کودتا، جنگ داخلی و... گذشت و کمتر فرصتی برای سامان دادن به اوضاع و تلاش جهت تحقق اهداف مشروطیت باقی ماند و پس از فتح تهران نیز نه‌تنها شرایط تغییر نیافت، بلکه طی این دوره عوامل داخلی و خارجی، ایران را در هرج‌ومرج اجتماعی و محو شدن تدریجی حاکمیت و استقلال ملی غرق کرد. در خلال دوره بیست‌ساله از انقلاب مشروطه تا تغییر سلطنت از قاجاریه به پهلوی در ۱۳۰۴ هـ.ش، نظام سیاسی ایران، میزان و سطح قابل‌توجهی از مصادیق و اشکال جزئی و عمده بی‌ثباتی سیاسی از قبیل کودتاهای نظامی و سیاسی نظیر کودتای ۱۲۸۶ علی‌ه مجلس اول، کودتای ۱۲۹۰ هـ.ش علی‌ه مجلس دوم شورای ملی و کودتای اسفند ۱۲۹۹ هـ.ش؛ جنگ داخلی: جنگ ۱۳ ماهه بین نیروهای حامی سلطنت‌طلب و مشروطه‌طلبان در رشت، تبریز، اصفهان و...؛ شورش‌های محلی و جنبش‌های خودمختاری که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به شورش سالارالدوله و محمدعلی شاه در سال‌های ۱۲۸۹-۱۲۹۰ هـ.ش، شورش‌های محلی ترکمن‌ها در سال ۱۳۰۲ هـ.ش، شاهسون‌ها در شمال غربی ایران طی سال‌های ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۲ هـ.ش، شورش‌های محلی ایلات و عشایر جنوب ایران از قبیل شورش اعراب به رهبری شیخ خزعل در سال ۱۳۰۲ هـ.ش، شورش تنگستانی‌ها در جنوب، قشقایی‌ها و خمسه‌ها در فارس، جنبش آذربایجان، قیام ژاندارمی خراسان در سال ۱۳۰۰ هـ.ش، شورش تبریز به رهبری لاهوتی در سال ۱۳۰۰ هـ.ش، جنگلی‌ها در رشت در سال ۱۲۹۹-۱۳۰۰ هـ.ش، شورش‌های آقا اسماعیل سمیتقو در کردستان و آذربایجان بین سال‌های ۱۲۹۶-۱۳۰۰ هـ.ش، شورش ساعدالدوله تنکابنی در سال ۱۳۰۰ هـ.ش؛ فروپاشی پی در پی کابینه‌های دولتی: در فاصله بین سال‌های ۱۲۸۵ تا ۱۳۰۴ هـ.ش، با احتساب کابینه‌های ترمیمی و کابینه مهاجرت، ۶۱

هیأت دولت به زمامداری رسید از میان این تعداد، تنها ۲۲ کابینه دارای قانونیت و رأی اعتماد مجلس شورای ملی بودند و ۲۱ کابینه دیگر از چنین امتیازی برخوردار نبود؛ شورش، اعتصاب و تظاهرات ضد حکومتی علیه قوانین، مقامات سیاسی و سیاست‌ها که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به تظاهرات عمومی در بسیاری از شهرهای بزرگ ایران از جمله، تهران، تبریز علیه تصمیم محمدعلی شاه مبنی بر نپذیرفتن قانون اساسی مشروطه و متمم‌های آن و اعتصاب بازار و ادارات دولتی و گردهمایی بیش از ۵۰۰۰ نفر، اعتصاب، تظاهرات ضد حکومتی و شورش‌های گسترده در تهران، رشت، انزلی، مشهد و تبریز در پی تحمیل اولتیماتوم سه ماده‌ای روس‌ها به کابینه دولت و مجلس دوم شورای ملی، شکل‌گیری تجمعات اعتراضی و تظاهرات علیه دولت و وثوق الدوله و قرارداد ۱۹۱۹ م، تظاهرات ضد دولتی چند هزار نفری و اعتصاب بازار در پی اقدام مجلس شورای ملی مبنی بر پیشنهاد الغای نظام سلطنت و طرح حکومت جمهوری و همچنین شورش‌های گسترده در سال‌های ۱۳۰۲-۱۳۰۴ در پی کمبود نان، اشاره نمود؛ تغییرات عمده نهادی از جمله فروپاشی نامتعارف و غیرنهادی مجالس شورای ملی؛ در این دوره به جای اینکه در طول ۱۹ سال صدر مشروطیت، ده دوره مجلس دو ساله تشکیل گردد، عمر مجلس‌ها به ۷ سال کاهش یافت و ۱۲ سال یکی از اجزای اصلی مشروطیت تعطیل شد؛ بحران‌های حکومتی از قبیل بحران جمهوریت و بحران استبداد صغیر؛ اعزام نیروهای نظامی خارجی و فشارهای سیاسی؛ تحمیل قرارداد ۱۹۰۷ م بین دولت‌های روسیه و بریتانیا و تقسیم ایران به مناطق تحت نفوذ اقتصادی و نظامی و تحمیل قرارداد ۱۹۱۵ م و تقسیم سایر مناطق باقیمانده بین دولت‌های مزبور، همکاری دولت روسیه با محمد علی شاه و توپ بستن مجلس اول شورای ملی توسط نیروهای نظامی روس، اولتیماتوم سه ماده‌ای روس‌ها مبنی بر اخراج شوستر، اعزام نیروی نظامی روس‌ها به قزوین و تهران و سپس همدان و کرمانشاه در پی توافق دولت نظامی و سیاسی دولت و نمایندگان با دولت آلمان در نخستین روزهای جنگ اول جهانی، اعزام و اجرای عملیات نظامی در مناطق گسترده‌ای از ایران به دنبال جنگ اول جهانی، تأسیس «پلیس جنوب» یا SPR در سال ۱۲۹۴ هـ.ش که به منظور مقابله با فعالیت‌ها و نفوذ نیروهای عثمانی و آلمانی در نواحی جنوب ایران و تأمین امنیت میدان‌های نفتی و راه‌های تجاری و... تدارک دیده شده بود و تأسیس نیروی نظامی و امنیتی در سال ۱۲۹۷ هـ.ش با عنوان «پلیس شرق»، خشونت و کشتار سیاسی روس‌ها در تبریز، مشهد، انزلی در سال ۱۲۹۱ هـ.ش، اعمال فشار سیاسی جهت تصویب و اجرای قرارداد ۱۹۱۹ م.

یافته‌های پژوهش

جامعه شبکه‌ای ایران در دوره مشروطه (نهادهای و نیروهای اجتماعی)

از منظر چارچوب نظری این مطالعه، جامعه و سیاست این دوره تصویری روشن از "جامعه‌ای شبکه‌ای" و "دولت ضعیف" را پیش روی ما می‌نهد. جامعه ایرانی در نوشته‌های مختلف تحت عنوان جامعه‌ای پُرشکاف، جامعه چندپاره، جامعه ناهمگون، جامعه کثیرالمله، جامعه سلسله مراتبی، جامعه موزاییکی و.... توصیف شده است، اما شاید هیچ واژه‌ای به اندازه "جامعه شبکه‌ای" نتواند گویای پیچیدگی‌ها، تنوعات و درعین‌حال انعطاف‌پذیری این ساختار اجتماعی است (Samiee Esfahani, 2008:124). این ویژگی به‌خصوص در دوره پیش و پس از انقلاب مشروطه چشمگیر بود. زمینه و علت این تنوع اجتماعی در وهله نخست ویژگی‌های طبیعی و جغرافیایی ایران بوده است. وضعیت اقلیمی بر شیوه معیشت و سازمان‌دهی اقتصادی و آن نیز به‌نوبه خود بر «نظم سیاسی» تأثیرگذار می‌باشد. این نخستین عامل توسعه یا عقب‌ماندگی یعنی شرایط جغرافیایی جامعه، اساساً از کنترل انسان خارج بوده است به‌طوری‌که از آن پس نه‌تنها عامل جغرافیایی بلکه پدیده‌های انسان ساخته مانند نهاد اقتصاد و سیاست در دین، جنگ و.... نقش اساسی ایفا می‌کنند. در ایران نبود رودخانه‌ها و دریاچه‌های قابل کشتیرانی، بارش بسیار اندک باران و نیز وجود صحرای پهناور مرکزی که چهار رشته کوه عظیم - زاگرس، البرز، مکران و ارتفاعات دیگر - آن را احاطه کرده است موجب چندپارگی جمعیت در روستاهای دورافتاده و در شهرهای جدا افتاده و قبایل خانه‌به‌دوش شده بود. از میان جمعیت اسکان یافته در حدود ۲۰ درصد شهرنشین و ۸۰ درصد مابقی در نزدیک به ۲۰ هزار روستا پراکنده بودند (Isawi, 1983:4-5). بیشتر این روستاها، قبایل و شهرهای کاملاً جدا افتاده و از نظر اقتصادی مستقل بودند و بخش عمده صنایع‌دستی و کالاهای کشاورزی را خودشان تولید و مصرف می‌کردند. ارتباطات ضعیف هم نمودی از خودکفایی محلی بود و هم تقویت‌کننده آن. تفاوت‌ها و اختلافات قومی و مذهبی مشکلات طبیعی را تشدید می‌کرد و شکاف‌های اجتماعی جدیدی را تولید و بازتولید می‌کرد. سازمان‌های غیر طبقاتی نشانگر ساختار اجتماعی بود. هر اجتماع و گروهی، خواه قبیله‌ای، روستایی و شهری شبکه‌های محلی جداگانه‌ای داشتند. این شبکه‌ها که ساختاری تقریباً سلسله مراتبی داشتند همانند یکدیگر بودند. پیوندهای گروهی به‌ویژه پیوندهایی که بر اصل و نسب قبیله‌ای، فرقه‌ای، مذهبی، سازمان‌های محلی و عواطف فAMILI می‌بندی بود - موجب تقویت گروه‌های عمودی (سلسله مراتبی) و تضعیف طبقات افقی

(غیرسلسله مراتبی) می‌شد. بدین ترتیب از تبدیل منافع و علایق اقتصادی پنهان به نیروهای سیاسی آشکار جلوگیری می‌کرد (Abrahamian, 2005:15). به گفته لمبتون، روستاییان و زمین داران علی‌رغم آنکه به یکدیگر شک داشتند به هم وابسته بودند؛ زیرا زمین‌دار به کار روستایی نیاز داشت و روستایی نیز برای حل مشکلات جدید خود محتاج زمین‌دار بود. برای بیشتر دهقانان، ظلم و استعمار زمین‌دار، باری گران محسوب می‌شد ولی در مقایسه با خطرهای بیشتری که قبایل مسلح، مالیات بگیران سیری‌ناپذیر و حتی روستاهای هم‌جوار طالب زمین داشتند قابل تحمل بود. کوتاه‌سخن آنکه قوم‌گرایی بر آگاهی طبقاتی غلبه داشت (Ibid:20-22). به‌طور کلی رقابت‌های بین گروهی، یکپارچگی طبقاتی را از بین می‌برد و از رشد و تداوم کشمکش‌های طبقاتی جلوگیری می‌کرد؛ بنابراین ساختار اجتماعی ایران مجموعه‌ای درهم‌آمیخته و پیچیده بود که هر جزء کوچک آن دارای شکل بافت و رنگ متفاوتی بود و اگر برای توصیف این جمعیت بتوان مفهومی انتخاب کرد واژه "تنوع" است. بین مسلمانان و غیرمسلمانان، شیعه‌ها و سنی‌ها و بین فرقه‌های مختلف شیعه گرایش‌های مذهبی مختلفی وجود داشت. در بین مردم عشایر که به واحدهای جدا و مختلفی تقسیم شده بودند پیوندهای ایلی مختلف وجود داشت. اختلاف شیوه‌های زندگی در بین ساکنان محله‌های مختلف شهر و دهقانان که در دهکده‌های کوچک و غالباً دورافتاده خود جدا از یکدیگر زندگی می‌کردند و عشایری که هر سال بیلاق- قشلاق می‌کردند، دیده می‌شود. کدی نیز گستردگی کوهستان‌ها و بیابان‌ها، نبود جاده‌ها و رودخانه‌های قابل کشتیرانی و آب‌وهوای نیمه‌خشک را عامل پراکندگی و ناهمگونی جمعیت می‌داند (Keddie, 2002:37-38). بدین ترتیب، زندگی در سرزمینی ناگشاده دست با خشک‌سالی ادواری به محدودیت منابع منجر شده و ستیز و رقابت دائمی برای کسب منابع را بین اقوام و گروه‌های اجتماعی ایران در درون جامعه ایرانی دامن زده و نهادینه می‌ساخته است. تنش‌های مزبور، همبستگی، انسجام و هویت قبیله‌ای- طایفه‌ای- فرقه‌ای را تشدید و از شکل‌گیری "هویت ملی" و در سطح عالی‌تر تکوین "دولت مدرن" به‌عنوان نماد عقلانیت و وفاق اجتماعی مخالفت به عمل آورده است؛ بنابراین، چیزی که قدرت مرکزی را محدود و آن را با چالش‌ها و دگرگونی‌های عمده‌ای مواجه می‌ساخت، منافع پابرجا یا سرزمینی "نهادها یا نیروهای اجتماعی" از قبیل اشراف و بزرگان، خان‌های ایلات، شخصیت‌های مذهبی (علما) و نیروهای اجتماعی دیگر بود که در صورت تقویت حکومت مرکزی که لازمه اصلاحات بود، دامنه اقتدار و کنترل اجتماعی آن‌ها محدود و یا قدرت خود را تماماً از دست می‌دادند؛ به‌عبارت‌دیگر، اگرچه دولت‌های پیش (اصلاحات عباس میرزا و...) و پس از انقلاب

مشروطه آغازگر برخی تغییرات جدید در دستگاه سنتی دولت بود اما نوسازی بدون تغییرات اجتماعی- فرهنگی و اقتصادی ملازم آن- که دولت توانایی انجام آن را نداشت- نمی‌توانست مقاومت گروه‌های سنتی را از میان بردارد و از این‌رو محکوم به شکست بود. از مهم‌ترین "نهادهای و نیروهای اجتماعی" جامعه شبکه‌ای دوره سال‌های پیش و پس از مشروطه که حکومت نوظهور مشروطه را با چالش‌های و دگرگونی‌های نامتعارف روبرو می‌ساختند، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- یکی از قدرتمندترین و تأثیرگذارترین "نهادهای اجتماعی" جامعه شبکه‌ای، روحانیون (علما) بودند که در برابر تلاش‌های حکومت مرکزی در ایجاد دولت‌های قوی و توانمند واکنش‌های شدیدی از خود نشان دادند.^۱ خصلت دینی جامعه ایران و نفوذ فوق‌العاده اعتقادات و آداب‌ورسوم دینی در این کشور به سخنگویان رسمی آن یعنی رهبران دینی قدرتی قابل‌ملاحظه بخشیده بود. همچنین دسترسی آن‌ها به منابع درآمدی وسیعی از طریق مالکیت خصوصی، سرمایه‌گذاری تجاری، هزینه‌های حقوقی و همچنین کمک‌های نقدی و غیر نقدی پیروان خود، به نهاد روحانیت استقلال و قدرت ویژه‌ای بخشیده بود (Bayat, 1991:14). اوقاف در اختیار علما بود. حکومت بر مالیات‌های مذهبی (وجوه شرعی) که پرداخت آن‌ها از لحاظ اعتقادی بر همه مؤمنان واجب بود و بسیاری به آن عمل می‌کردند هیچ نظارت و اختیاری نداشت، بلکه مستقیماً به مجتهدان برجسته پرداخت می‌شد و آن‌ها این وجوه را در میان طلاب تقسیم می‌کردند و یا صرف برنامه‌هایی که از نظر آن‌ها ارزشمند بود، می‌نمودند (Keddie, 2002:55-57; Alegar, 1990:38). دولت اگرچه بر مقررات اداری و پاره‌ای قوانین جزایی غیرشرعی کنترل داشت اما مسئولیت اکثر دادگاه‌ها و امور قضایی به عهده علما بود. تصمیم در مسائل حقوق فردی، نوشتن و تصدیق اسناد مالکیت، فیصله مرافعات برعهده علما بود. امور تجاری که نیازمند گواهی اسناد بود به آنان ارجاع می‌شد و آموزش در مقیاسی وسیع در اختیار آنان بود. کارکردهای مرتبط با تولد، ازدواج و مرگ همه به کمک علما نیاز داشت. علاوه بر این دوران علما در غیاب هرگونه وسیله مؤثر برای بیان افکار عمومی تنها گروهی بودند که می‌توانستند همچون

۱- با این وجود باید بر این نکته توجه داشت که نهاد مرجعیت شیعه در ایران پیش و پس از انقلاب مشروطه هم به لحاظ ایدئولوژیک و هم به لحاظ سیاسی فاقد اتحاد و انسجام بود. در واقع اختلافات درونی و رقابت‌های فردی بین آنها که به شکل سنتی صفوف آنها را منقسم نموده بود، مانع بزرگی برای تشکیل نوعی «کلیسای ملی» بود. در حالی که اکثریت علما در مواجهه با وقایع سیاسی این دوره عملاً سکوت اختیار کرده بودند، تنها تعداد اندکی از آنها در مسائل سیاسی مشارکت می‌کردند که البته از حمایت نهادی هم برخوردار نبودند (Bayat, 1991:31).

واسطی میان مردم و حکومت باشند و احتمالاً از تعدی مقامات دولتی بر مردم جلوگیری نمایند (Alegar, 1990:35-36; Lambton, 2000:163). توجه به شمار نمایندگان روحانی در دوره‌های اول و دوم و سوم و چهارم مجلس شورای ملی نیز این نکته را روشن می‌سازد که این نیروهای اجتماعی، پس از وقوع انقلاب مشروطه نیز به مقاصد اصلی خود که کسب قدرت سیاسی بیشتر و نفوذ در شئون اجتماعی مملکت و همچنین تلاش جهت ایجاد قواعد اجتماعی و سیاسی الزام‌آور برای هدایت مردم باشد، به‌طور محسوسی توفیق یافتند. در مجلس اول رهبران روحانی انقلاب در صف نمایندگان مجلس جای داشتند و قدرت آن‌ها در صحنه سیاست مجلس در مورد تدوین و تنظیم قانون اساسی و متمم آن نافذ و عملی گشت. به‌موجب اصل دوم متمم قانون اساسی حقوق و امتیازات از دست رفته خود را تأمین کردند و با تعیین نفر از علمای طراز اول به نمایندگی از طرف طبقه روحانیون به‌منظور نظارت در وضع قوانین مجلس و تطبیقی لوایح و طرح‌ها با موازین و احکام شرعی موجبات بسط نفوذ خود در قوه قانون‌گذاری کشور را فراهم ساختند. (Shajie, 2004:172-173) توفیق این نیروهای اجتماعی از حیث تعداد نمایندگان، نه‌تنها در دوره اول بلکه دوره‌های دوم تا پنجم نیز قابل‌ملاحظه بود و طی این دوره‌ها به‌طور متوسط بین ۲۰ تا ۳۰ درصد نمایندگان مجلس را تشکیل می‌دادند (Ibid:255-259).

• خاندان سلطنتی و منسوبین در این دوره، دارای وضعیت اقتصادی- اجتماعی ممتاز بودند که توسط یک دیوان‌سالاری پدرسالارانه حمایت می‌شد. خاندان قاجار طی دوره طولانی حکومت خود از طریق تصاحب زمین‌ها و دهکده‌های وسیع و گرفتن مالیات به ثروتمندترین گروه جامعه سنتی ایران بدل گردیدند. اعضای خاندان سلطنتی به‌رغم عقب‌افتادگی اقتصادی کشور با دادن امتیازات اقتصادی به شرکت‌های خارجی و دریافت وام، مبالغی عظیم را صرف حفظ موقعیت اشرافی خود در کشور می‌کردند. یکی از اهداف اصلی نهادهای سیاسی جدید مشروطه، تقویت اقتدار دولت و بهبود وضعیت آن جهت کنترل مؤثر بر فعالیت‌های سیاسی- اقتصادی و اجتماعی مراکز داخلی و خارجی بود. میل به این مقصود در درجه اول مستلزم تغییر نظام پدرسالارانه انتصاب حکام ولایات، وضع مقررات دقیق و سخت‌گیرانه بر خزانه‌ها و کاهش هزینه‌های دربار بود که با مقاومت و مخالفت شاه، خاندان سلطنتی و منسوبین روبرو شد. (Samiee Esfahani, 2008:127) کنسول بریتانیا در نامه‌ای به ادوارد گری در مورد فساد دربار و ممانعت آن‌ها از اصلاح مالیه می‌نویسد: «از وزیر مالیه راجع به اصلاحات امور مالیه که از مسائل مهم شمرده می‌شود شخصاً استعلام نمودم. ایشان مذکور داشتند که در مالیات بستن بر اراضی تا اندازه‌ای

موفقیت حاصل گشته ولی اشکال عمده‌ای که در این وقت موجود است نبودن قواعد تفتیش می‌باشد و شاه و شاهزاده هر مقدار پولی که خواسته باشند شخصاً حواله می‌دهند بدون آنکه تعیین نماید برای چه مقصودی به مصرف خواهد رسید... [بدین ترتیب] هر مقدار پولی که استقراض نماید فوراً تفریط و تبذیر خواهند نمود بدون اینکه اقل فایده‌ای به دولت مرکزی عاید گردد» (Blue Book, Vol. 1, 1985:60)؛ بنابراین خاندان سلطنتی به‌عنوان یک شبکه سازمانی قدرتمند در برابر هرگونه سیاست نوگرایانه که موجب تقویت دستگاه دولت و تضعیف موقعیت و امتیازات آن‌ها و دست‌اندازی به حوزه اختیارات کنترل اجتماعی آن‌ها می‌شد به‌شدت مقاومت و مخالفت می‌کردند که از مهم‌ترین چالش‌های آن‌ها در دوره پس از انقلاب مشروطه می‌توان به کودتا و جنگ داخلی سال‌های نخست و کمک به سقوط کابینه‌های دولتی در سال‌های پایانی و... اشاره داشت.

- روسای ایلات و عشایر و خوانین محلی نیز از مهم‌ترین نیروهای اجتماعی جامعه شبکه‌ای ایران در دوره پیش و پس از انقلاب مشروطه بودند که همواره دولت‌های مرکز را با چالش و دگرگونی‌های نامتعارف مواجه می‌ساختند. ایلات که در ۲۵ تا ۳۵ درصد جمعیت ایران را در این دوره تشکیل می‌دادند، در عمل کاملاً خودگردان و مستقل بودند، حتی در انتصاب خان‌های ایلات، حکومت مرکزی توان مخالفت با تصمیم ایل را نداشت. در واقع تکثر قدرت در قدرت‌های محلی و همچنین نبود امکانات ارتباطی مناسب، حکومت مرکزی را ناگزیر می‌کرد که وجود حکومت‌های محلی و عدم تمرکز را به رسمیت بشناسد. قدرت مرکزی برای حفظ نظم و گردآوری مالیات نیازمند همکاری ایلات و نخبگان محلی بود (Floor, 1987:276). برای اساس حکومت مرکزی ناگزیر بود اداره امور عشایری را بر عهده روسای ایلات واگذار کند و از استقلال و خودمختاری برخوردار باشند (-Foran, 2008:208). از نظر کدی، حکومت‌های قبایل (روسای ایلات) از استقلال و گاهی خودمختاری داخلی برخوردار بودند، به‌این ترتیب که خود قبایل به اداره امور داخلی‌شان می‌پرداختند و گاهی آن‌چنان قدرتشان فزونی می‌گرفت که بر روستاییانی که در منطقه آنان ساکن بودند حکم می‌راندند (Keddie, 2002:120). در کنار ایلات، خوانین محلی نیز اغلب به‌صورت موروثی به قدرت رسیده و به‌عنوان شاهان کوچک محلی محسوب می‌شدند و در مواقع ضعف دولت مرکزی از پرداخت مالیات و... خودداری می‌کردند و حتی در برخی مواقع بدون اجازه دولت مرکزی، امتیازات اقتصادی به دولت‌های خارجی می‌دادند. بنابر نوشته ملک زاده: «حکومت ملوک الطوائفی به تمام معما در ایران حکمفرما بود و ایلات و عشایر، دیگر اعتنایی به حکومت مرکزی نداشته و هر خانی یا یکی از دولت‌های اجنبی بنا به

مقتضیات محلی که در آنجا سکنی داشت سروصدا پیدا کرده بود و بر طبق دستورات آن‌ها حکفرمایی می‌کرد». (Malekzadeh, 2004:1509)

• جامعه ایران در دوره قاجار شاهد گسترش چشمگیر مناسبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی با غرب بود. ایران دوره صفویه دارای اقتصادی خودکفا و بیرون از عرصه بازار جهانی بود؛ اما در اواخر قرن نوزدهم نیاز بازارهای جهانی به مواد خام موجب گسترش مبادله و شکل‌گیری بازار تجاری در ایران شد. بازار خارجی در دوره‌ای کوتاه رشدی شتابان داشت. تجارت با غرب گسترش پیدا کرد و از جمله فرآورده‌های صنعتی از غرب به صنایع دستی ایران آسیب رساند و در عوض به کسانی که از راه صادرات محصولات کشاورزی و تجارت کسب درآمد می‌کردند، کمک کرد. (Keddie, 2002:32) در نتیجه این وضعیت، طبقه قدرتمند جدید (تجار و بازرگانان) در ساخت اقتصادی و سیاسی ایران متولد شد که از قدرت اجتماعی و نفوذ گسترده‌ای بر جامعه و دولت برخوردار شد. با این وجود، ایران در نیمه دوم قرن ۱۹ م دستخوش یک دوره زوال یا دست‌کم رکود اقتصادی شد. وجود یک دشمن شناخته شده خارجی (به نام سرمایه خارجی) تجار و اصناف را بیش‌ازپیش متحد ساخت. درست به همین دلیل بود که تجار و اصناف که شریان حیاتی کشور را در اختیار داشتند نخستین گروهی بودند که به دولت قاجار اعتراض کردند و خواهان حمایت در مقابل حضور سرمایه‌های خارجی و تصویب قوانین در جهت سامان بخشیدن به تجارت شدند (Samiee Esfahani, 2008:130). پس از انقلاب نیز این نیروهای اجتماعی توانستند سهم از قابل‌توجهی از ساختار جدید قدرت را تصاحب کنند. برای نمونه در دوره اول مجلس شورای ملی در حدود ۴۱ نماینده از کل نمایندگان، بازاریان، تجار و صاحبان اصناف بودند. اگرچه با تغییر نظامنامه انتخابات از دوره دوم سهم آن‌ها به میزان قابل‌توجهی کاهش یافت و سهم خود را به مالکان بزرگ و کارمندان دولت واگذار کردند. (Shajie, 2004:255-259)

• دیگر نیروهای اجتماعی جامعه ایرانی، زمین‌داران و مالکان بزرگ بودند. از آنجاکه اشراف و خوانین یکی از عمده‌ترین منابع ثروت و منزلت اجتماعی یعنی «زمین» را در اختیار داشته و حیات‌بخش اعظمی از جامعه سنتی ایران یعنی دهقانان را تحت کنترل داشتند، توان ایستادگی‌شان در مقابل خواست حکومت مرکزی بسیار بالا بود. این زمین‌ها گاهی به صورت ارث، گاهی به موجب اعطای تیول، گاهی به شکل اراضی اوقافی و یا حتی تصاحب به‌وسیله زور در دست این اشخاص قرار می‌گرفت؛ که البته در این نوشتار از اهمیت چندانی برخوردار نیست؛ زیرا مهم این است که زمین‌داران بزرگ به‌واسطه داشتن زمین

قدرت فراوانی داشتند و می‌توانستند در مقابل دولت مرکزی و حکام ولایات قد علم کنند. بزرگ مالکان زمین‌دار، نقش مهم و مؤثری در حیات کشور ایفا می‌نمودند و به این وسیله استقلالشان تا مراتب بالایی حفظ می‌شد. لمبتون در این باره اشاره می‌کند که مالکان زمین در گیلان بسیار ثروتمند بوده و در بسیاری از موارد ارباب آن ناحیه محسوب می‌شدند، غالباً از حاکمان دولتی که در رأس بودند اطاعت نکرده و مستقل عمل می‌کردند (Lambton, 2010:536-537). زمین داران سرشناس مناطق متعددی را تحت تسلط خود داشتند، برای مثال در سده ۱۹ م با آنکه شاهزاده ولیعهد در تبریز-۸۰ کیلومتری و به فاصله یک سفر کوتاه چند روزه تا مراغه- مستقر بود، خانواده مقدم حکمرانی، قضاوت، گردآوری مالیات، فرماندهی قشون و تملک زمین‌های منطقه را به کلی در اختیار داشت (Abrahamian, 2010:56). در ماکو، اقبال السطنه ماکویی صاحب ۱۵۰ روستا بود و در ابتدای سال‌های پس از انقلاب مشروطه توانست ۲۵۰ روستای دیگر را مصادره نماید؛ همین‌طور شیخ خزعل املاک خود در خوزستان را به بیش از ۲۶۰ کیلومتر مربع افزایش داد؛ شوکت الملک نیز به‌عنوان مالک زمین‌های زیادی در جنوب خراسان، فرمانروایی نیمه‌مستقل منطقه بود (Ashraf & Banuazizi, 2008:53). نکته حائز اهمیت اینکه پس از انقلاب مشروطه، مالکان و زمین داران موقعیت ممتاز خود را حفظ کردند و این امر از آن جا مشهود است که برای مثال در پنج دوره نخست مجلس شورای ملی تا پایان حکومت قاجار، زمین داران مجلس را در کنترل خود داشتند. نسبت نمایندگان از ۲۱ درصد در دوره اول مجلس به ۳۰ درصد در دوره دوم و ۴۹ درصد در دوره پنجم افزایش یافت (Shajie, 2004:255-259). مجلس اول و دوم با از میان برداشتن نظام تیولداری و تصویب قانون ثبت اسناد و املاک قدرت اقتصادی اشرافیت را تحکیم بخشیدند (Bashiriyeh, 2003:15).

- افزون بر رقابت‌های سیاسی میان عناصر گوناگون جامعه شبکه‌ای، با افزایش نقش و نفوذ کشورهای خارجی، سفیران، سفارت خانه‌ها، فرستادگان و طرفداران بومی این کشورها نیز به این شبکه پیچیده افزوده می‌شدند. ورود این کشورها به عرصه بازی، شبکه قدرت را محلی برای رقابت‌های شدید قرار می‌داد و درعین حال از اقتدار دولت مرکزی برای اعمال قدرت [به‌ویژه در شرایط ائتلاف بین دولت‌های خارجی که توان دولت ایران را در استفاده از تضاد منافع آن‌ها به‌شدت تضعیف می‌نمود] می‌کاست. (Ghaninejad, 2016:128). قدرت‌های بزرگ از جمله بریتانیا، روسیه، عثمانی و آلمان تلاش می‌کردند تا به‌صورت محسوس و نامحسوس، در عرصه سیاسی ایران نفوذ کنند. این دولت‌ها جهت

تأمین منافع اقتصادی (سرمایه‌گذاری و صادرات کالا به ایران و برقراری موازنه منفی تجاری)، منافع سیاسی (تلاش جهت دست‌نشاندهی دولت ایران) و همچنین منافع ژئوپولوتیکی سعی می‌کردند از طریق اعزام نیروهای نظامی، اولتیماتوم و فشار سیاسی، پرداخت وام‌های سنگین به دولت و در نتیجه بدهکار نمودن دولت ایران و گرفتن امتیازات اقتصادی (Kazemzadeh, 2013:549)، اعطای کمک‌های مالی و نظامی به نخبگان سیاسی و نیروهای اجتماعی جامعه شبکه‌ای همسو با منافع خود [برای نمونه ترجیح کمک مالی روس‌ها به محمد علی شاه بجای مجلس و...]، تحمیل قراردادهای سیاسی، نظامی و... همچنین برقراری توافقنامه‌ها، قدرت دولت را به چالش و مانع اعمال کنترل دولت مرکزی شوند. (Cronin, 2007:19-20)

دولت ضعیف مشروطه

در دوره مشروطه چالش اصلی دولت همواره این بود که کثرت قدرت هم در دولت و هم در جامعه به شدت فزونی یافته بود؛ زیرا منابع و مراکز پراکنده قدرت به دنبال انقلاب مشروطیت و فراهم شدن فرصت‌های سیاسی، امکان راه یافتن به ساختار و نهادهای نوپدید مشروطه از جمله مجلس شورای ملی و کابینه‌های دولتی را یافته بودند و بنابراین توانستند موقعیت مسلط خود را این بار نه فقط در پیرامون و بلکه در مرکز قدرت سیاسی بازتولید کنند و سهم بیشتری در فرآیند تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی داشته باشند. این سازمان‌ها و نیروهای اجتماعی در تعقیب و تلاش مستمر جهت کسب حق تعیین «قواعد»، دستیابی به «منابع» و قدرت انحصاری «کنترل اجتماعی» و گاه اعمال خودسرانه قدرت، این نهادهای نوپدید را به میدان کشمکش و منازعات سیاسی و گاه با ائتلاف موقتی‌ای که با برخی نیروهای اجتماعی و نخبگان سیاسی ایجاد می‌کردند آن را به «کارگزار» خود تبدیل می‌نمودند که به نوبه خود نارضایتی دیگر نیروها و تلاش آن‌ها برای نفوذ هرچه بیشتر درون ساختار دولت و تحدید قدرت و دامنه نفوذ دیگر نیروها را موجب می‌شد. این مسأله موجب شد که تا اختلافات و منازعات بین سازمان‌ها و نخبگان سیاسی حامی آن‌ها به درون نهادهای سیاسی راه یابد و سبب دگرگونی نامتعارف این نهادها و تضعیف ظرفیت نهادی آن‌ها شود؛ به طوری که کابینه‌های دولتی چند ماه هم دوام نمی‌آوردند، مجالس مشروطه نیز به صورت پی‌درپی به تعطیلی و فترت کشیده می‌شد و دستگاه دیوان‌سالاری دولت در نتیجه فقدان استقلال نهادی و تغییرات پی‌درپی نیز کارآمدی لازم برای اتخاذ سیاست‌ها و اجرای آن‌ها و بسیج منابع جهت پیشبرد و به فعلیت رساندن کار ویژه‌های اساسی خود را نداشت.

بدین ترتیب، دولت توانایی کافی جهت انجام و تحقق کار ویژه‌های خود در ابعاد اقتصادی (استخراج منابع مالی)، نظامی (به انحصار در آوردن قدرت نظامی)، سیاسی (وسیع کردن پایگاه قدرت به وسیله جذب هم‌نخبگان و هم‌توده‌ها در نظام سیاسی) و اجرایی (تحقق سیاست‌ها و اجرای قوانین به‌طور کارآمد) را نداشت^۱. پیش از پرداختن به وضعیت قدرت دولت و چگونگی مناسبات آن با جامعه در سال‌های پس از انقلاب مشروطه باید بر این نکته تأکید داشت که ابعاد اقتصادی، سیاسی، نظامی و اجرایی دولت همگی رابطه مستقیم با یکدیگر دارند، ضعف قدرت هر یک از این ابعاد، ضعف ابعاد دیگر را به دنبال می‌آورد. قدرت اجرایی کمتر دولت، لاجرم توانایی آن در جمع‌آوری کارآمدتر مالیات از جمعیت و بهره‌برداری از منابع جدید درآمدی را کاهش می‌دهد و هرچه امکان استخراج منابع مالی برای دولت ناممکن می‌شود، امکان تشکیل یک نیروی نظامی منسجم جهت برقراری نظم اجتماعی و ثبات سیاسی کاهش می‌یابد و فرصت برای فعال شدن نیروهای اجتماعی گریز از مرکز و نیروهای سیاسی مخالف سیاست‌های دولت و... بیشتر فراهم می‌شود. (Tilly, 1992:57-58) کاهش قدرت اقتصادی دولت، قدرت اجرایی آن را هم تضعیف می‌نماید. دولت‌هایی که قادر نیستند به‌اندازه کافی به کارکنان خود پول دهند، نمی‌توانند به‌طور کارآمدتری جلوی فساد را بگیرند و در اجرای قوانین و تحقق سیاست‌ها، ناکارآمدتر می‌شوند (Goldston, 1991). ضعف سیاسی دولت، دامنه نفوذ آن درون جامعه و قدرت اجرایی آن را تضعیف می‌کند؛ زیرا هرچه دولت توانایی کمتری در گنجاندن نخبگان یا بوروکراتهای حرفه‌ای و شایسته درون ساختارهای دولتی پیدا کند و بالعکس از ویژه پروری در جذب و گنجاندن نخبگان بهره‌بردار، از بوروکراسی کارآمد و همچنین اعتبار لازم برای تحقق و اجرای قوانین و سیاست‌ها محروم خواهد بود (Cornell, 2014:1278; Fukuyama, 2017:96-101). همچنین دولت‌هایی که بتوانند قدرت سیاسی خود را از طریق گنجاندن گروه‌های عمده اجتماعی افزایش دهند، به‌واسطه برخورداری از اعتبار و مشروعیت، توانایی بیشتری در استخراج منابع مالی [مالیات و...] دارند و از این طریق نه تنها قدرت اقتصادی خود را تقویت می‌کند بلکه قدرت نظامی خود را برای مواجهه با چالش‌های بین‌المللی ارتقاد دهد. (Lee, 2002:8, Tilly, 1992: 208)

۱- این نوشتار از مدل سازی ربکا لی (2002) از قدرت دولت برای بررسی ظرفیت یا قدرت زیربنایی دولت در دوره مشروطه استفاده نموده است.

ضعف قدرت اقتصادی: یکی از مهم‌ترین منابع درآمدی دولت‌های مشروطه، «مالیات» بود که در اشکال مستقیم و غیرمستقیم وصول می‌شد؛ اما وصول مالیات همواره با مشکلات و دشواری‌های زیادی روبرو بود که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به غارت و چپاول مالیات توسط مالکان و خوانین بزرگ و همچنین جمع‌آوری خودسرانه مالیات از توده‌های اجتماعی و عدم پرداخت آن به دولت اشاره کرد. این نیروهای اجتماعی از ضعف نظامی و بی‌ثباتی کابینه‌های دولتی بهره می‌جستند و از پرداخت مالیات‌هایی که از مردم وصول می‌کردند یا امتناع می‌کردند و یا اینکه میزان قابل‌توجهی از آن را مصادره می‌کردند؛ به گفته مستوفی، خزل در خوزستان به شکل خودسرانه‌ای مالیات را جمع‌آوری می‌کرد و حتی در مدتی کوتاه به‌طور کل از پرداخت مالیات به بهانه نابسامان شدن اوضاع سیاسی کشور امتناع کرد... مأموران اداره مالیات هرگز به ماکو نرفته و این بدان معناست که خان ماکو به دولت مالیات پرداخت نمی‌کرد... در لرستان نیز حرفی از مالیات زده نمی‌شد؛ زیرا آقای رئیس مالیه توپ و تیبی نداشت که مالیات از عشایر بگیرند. (Mostofi, 2009:636,576-578). بنابر نوشته شوستر تنها بین سال‌های ۱۲۸۹-۱۲۹۰ هـ.ش در حدود یک میلیون تومان از مالیات‌های اخذ شده در آذربایجان توسط حکام محلی و مستوفیان حیف‌ومیل و به دست دولت نرسیده بود. (Shuster, 2006:208) با این وجود، نه تنها بازیگران داخلی، بلکه بازیگران خارجی نیز امکان وصول مالیات را برای دولت دشوار ساخته بودند. آن‌ها از طریق استفاده از کنسولگری‌ها و شعب بانک استقراضی خویش، افراد بانفوذ و ثروتمند شهرهای مختلف را ترغیب به عدم پرداخت مالیات به دولت مرکزی می‌کردند. برای نمونه، بانک استقراضی روسیه در شهرهای بزرگ به‌ویژه در اصفهان و... در قبال وثیقه املاک و مستغلات به اهالی شهر وام می‌داد و در عوض از دخالت مأموران دولتی برای دریافت مالیات از آن‌ها جلوگیری می‌کرد (Malek al-movarekhin, 2013:43-45). در تبریز و مناطق دیگر آذربایجان نیز روس‌ها از ثروتمندان شهر به شکل خودسرانه مالیات می‌گرفتند و آن‌ها را تحت‌الحمایه خود قرار می‌دادند (Kasravi, Vol. 2, 1977:518). همچنین با فشار بر دولت، خواهان اعطای معافیت‌های ویژه مالیاتی برای متحدان تحت‌الحمایه خود می‌شدند. (Afary, 2006:421)

علاوه بر این، دولت توانایی استحصال عایدات گمرکی را نیز به دلیل بدهی مالی به دولت‌های خارجی [عایدات گمرکی به‌عنوان ضمانت پرداخت وام‌ها توسط دولت‌های خارجی ضبط می‌شد] و همچنین تحت کنترل قرار داشتن راه‌های تجاری توسط سران ایلات و خوانین محلی، در این دوره نداشتند. این روند با بروز جنگ جهانی اول نیز تشدید

شد. سال‌های جنگ جهانی اول، درآمدهای دولت از طریق گمرک به میزان قابل توجهی کاهش یافته بود و این درآمد در سال پایانی جنگ جهانی به نصف سال آغاز جنگ رسید. برای نمونه گمرک شمال کشور، حتی یک‌پنجم درآمد سال‌های ۱۲۹۰ تا ۱۲۹۳ را در اختیار دولت نمی‌گذاشت. (Yazdani, 2016:188) بنابر گزارش کالدرون در ۱۷ اکتبر ۱۹۱۴ م «درآمدهای شمال برای پرداخت اقساط وام روسیه ضبط می‌شد و درآمدهای جنوب نیز به طور مشابه برای پرداخت وام‌های دولتی و غیردولتی انگلستان اختصاص می‌یافت (Majd, 2008: 165-166). همچنین، توزیع نامنظم و بی‌قاعده منابع مالی اندک دولت و وجود فساد گسترده در ساختار دولت به کسری بودجه دائمی می‌انجامید. (Amirarjmand, 1998:41)

«وزارت جنگ که کل نیروی بسیج اش در سراسر کشور از حدود ۵۰۰۰ هزار سرباز گرسنه ژنده پوش تجاوز نمی‌کرد سالانه ۷ میلیون تومان بودجه می‌خواست. شواهد رشوه خواری و حیف و میل در وزارت جنگ بسیار زیاد بود». (Shuster, 2006:22) رشوه‌خواری نه تنها در کابینه‌های دولت بلکه در دربار شاهی به وفور وجود داشت. احمدشاه برای تعیین استانداران و صدور فرمان، درخواست رشوه می‌کرد و ازای مبالغ سنگین استانداری‌های مناطق مختلف را تقدیم می‌نمود. (Sheykholeslami, 1993:65-69) تحت این شرایط، کسری بودجه اجتناب‌ناپذیر بود. درحالی‌که در سال ۱۲۸۷ هـ ش کل هزینه‌های سالیانه دولت به ۱۰,۷۰۰,۰۰۰ تومان می‌رسید، کل درآمدهای سالانه دولت در حدود ۷,۷۰۰,۰۰۰ تومان بود و این به معنای کسری ۳۷ درصدی بودجه بود. (Amanat, 2017:485) وضعیت مالی دولت تا پایان دوره مشروطه بر همین منوال بود و مجلس و کابینه‌ها به‌منظور جبران آن یا به وضع مالیات‌های اضافی بر کالاهای ضروری و وسایل حمل‌ونقل می‌پرداختند که نارضایتی شدید طبقات متوسط و پایین جامعه و بروز شورش‌های خشونت‌آمیز را به دنبال داشت (Afary, 2006:406) یا به استقراض مالی از دولت‌های خارجی متوسل می‌شدند که نه تنها دولت را از بحران مالی خارج نمی‌ساخت بلکه فرصتی برای نفوذ و مداخله دولت‌های خارجی در ساختار قدرت جهت تعقیب منافع و تحقق سیاست‌ها فراهم می‌نمود؛ چنانکه وحید الملک نماینده مجلس گفته بود این وام‌ها بیش از هر چیز «سلاح سیاسی دولت‌های خارجی علیه حکومت مشروطه بود». (Ibid:401) در سال ۱۳۹۲ هـ ش مجموع بدهی‌های دولت ۷۶۵۰۰۰۰ پوند شد که سالی ۴۰۰ تا ۵۰۰ هزار پوند بهره آن بود، یعنی یک‌چهارم بودجه سالانه دولت. (Foran, 2008:219) باین‌وجود به دلیل فقدان کفایت و کارایی اداری و دقیق نبودن برآوردهایی که از مخارج و درآمدهای دولت صورت می‌گیرد، درهم‌ریختگی

بی‌ثباتی سیاسی در دوره مشروطه از منظر مناسبات بین دولت و جامعه ۴۳

اوضاع و فساد، دولت همچنان از تأمین تعهدات مالی و بازپرداخت وام‌ها ناتوان بود. این امر به تشدید وابستگی مالی به دولت‌های خارجی کمک شایانی می‌نمود و از این طریق امکان نفوذ و سلطه هرچه بیشتر آن‌ها در ساختار قدرت و سلب خودمختاری دولت، قدرت عاملیت آن را بیش‌ازپیش تضعیف می‌نمود.

- **ضعف قدرت سیاسی:** بررسی طبقات اجتماعی نمایندگان مجلس‌های دوره اول تا پنجم شورای ملی نشان می‌دهد که نخبگان سیاسی برآمده از انقلاب مشروطیت، همان «نیروهای اجتماعی» بودند که به دلیل برخورداری از پایگاه اجتماعی گسترده و منابع قدرت مادی و سیاسی خود را در ساختارها و نهادهای نظام سیاسی جدید جای داده‌اند. برای نمونه از مجموع ۳۹ نخست‌وزیر دوران مشروطه، ۳۶ نفر آن‌ها از خانواده‌هایی انتخاب شده‌اند که پدرانشان همان «سروران» پیش از انقلاب مشروطه بودند. نصف پدران نخست وزیران یعنی ۴۶/۱ از گروه کارمندان دولت یا دیوانیان بوده‌اند و نسبت پدران با مشاغل درباری و وابستگان دربار در درجه دوم اکثریت (۲۲/۲۸ درصد) قرار داشته‌اند و این خود روشنگر این نکته است که در سال‌های نخستین حکومت مشروطه و به دورانی که هنوز نظام کهن سلطنت استبداد، ارزش‌های دیرین خود را از دست نداده است، مسأله اعتماد و وابستگی به دستگاه سلطنت عامل مهم‌تر و مؤثرتری در انتخاب رئیس دولت به شمار می‌رفته است. (Shajie, 2004:41) این امر درباره وزیران دوره مشروطه نیز صدق می‌کند. از مجموع ۱۱۴ وزیر این دوره، ۶۷ نفر آن‌ها از خانواده‌های کارمندان دولت یا دیوانیان، ۱۵ وزیر از مالکان، ۸ وزیر از شاهزادگان، ۷ وزیر از خانواده‌های صاحب مشاغل تخصصی عالی و تجار و.... بوده‌اند. (Ibid:202) علاوه بر این، مجلس شورای ملی به‌عنوان عالی‌ترین نهاد سیاسی پس از مشروطیت نیز از جذب نخبگان و به کار بستن آن‌ها در فرآیند تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری ناتوان و ضعیف بود. برای نمونه طبقات اجتماعی نمایندگان مجلس‌های دوره دوم تا پنجم شورای ملی نشان می‌دهد که بیشتر این نمایندگان از بزرگ مالکان و خوانین و همچنین دیوان سالاران (وابستگان اعیان و اشراف و وابستگان دربار) بودند. در واقع، با تغییر قانون انتخابات که در دوره سوم به اجرا گذاشته شد، نفوذ منتفدین محلی بر جریان انتخابات سایه افکند و بیشتر نمایندگان از ملاکین و قدرتمندان محلی بودند. (Mokhtari, 2015: 73) بنابراین، در حالیکه سهم نیروهای اجتماعی کهن در ساختار دولت به تدریج در حال افزایش بود، طبقات پایین جامعه، صاحبان مشاغل آزاد، روشنفکران مستقل و.... کمترین سهم را در فرآیند تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری داشته‌اند. این امر نشان دهنده میزان قدرت و توانایی دولت و نظام سیاسی در جذب نخبگان سیاسی کارآمد و

بوروکراتهای حرفه‌ای بود. بدین ترتیب، دولت مشروطه به‌جای گنجاندن نخبگان و گروه‌های محروم (بخش‌های متوسط و پایین جامعه) و مشارکت آن‌ها در ساختار قدرت، به جذب نیروهای اجتماعی سنتی جامعه پرداخت که از این طریق پایگاه قدرت خود را کوچک‌تر، دامنه نفوذ و میزان تأثیرگذاری بر جامعه را کمتر و بدین ترتیب برای فروپاشی و بی‌ثباتی مستعدتر شد.

ضعف قدرت نظامی: تنگناهای مالی دولت‌های مشروطه مانع از تشکیل ارتش منظم جهت انحصار قدرت نظامی می‌شد؛ زیرا که آرام ساختن غارت‌ها و آشوب‌های گوشه و کنار ایران و به‌کارگیری قشون و سرباز جهت تأمین نظم و امنیت مملکت، نیازمند سرمایه مالی بود که دولت امکان استحصال آن را نداشت. همچنین هزینه نگهداری این نیروها بزرگ‌ترین چالش دولت‌های پس از مشروطه محسوب می‌شد. برای نمونه هزینه ایجاد و نگهداری نیروی پلیس جدید - موسوم به ژاندارمری - در بین سال‌های ۱۲۸۸ تا ۱۳۹۰ هـ.ش سالانه به ۱۵۰ هزار پوند می‌رسید که عملاً بزرگ‌ترین بخش بودجه سالانه دولت (دو برابر بودجه نیروهای قزاق و هفت برابر بودجه وزارت معارف) را در بر می‌گرفت. با توجه به این وضعیت مالی، ژاندارمری نتوانست در سال ۱۲۹۰ هـ.ش نیرویی بیشتر از ۱۰۰۰ نفر فراهم آورد. این تعداد در سال‌های ۱۲۹۱ و ۱۲۹۳ هـ.ش به ترتیب به ۳ هزار و ۶ هزار نفر رسید که اکثر آن‌ها محافظت از راه‌های رشت، انزلی، قزوین، همدان و تهران و همچنین مسیر شیراز به بوشهر را بر عهده داشتند (Abrahamian, 2010:108). در نتیجه تنگناها و گرفتاری‌های مالی، نیروهای نظامی در ایران از قبیل نیروهای ژاندارمری، نیروهای قزاق و بریگارد مرکزی مستقر در تهران (بیشتر حالت تشریفاتی داشت و فاقد هرگونه کارایی بود) ضعیف و عملاً فاقد توانایی ایجاد و حفظ نظم و امنیت بود. (Ghani, 1999:30). پرواضح است که تحت چنین شرایطی، خوانین ایلات و عشایر و حکام محلی قدرت خود را گسترش دادند. این نیروهای اجتماعی با کمک دولت‌های خارجی که به‌منظور حفظ منافع سیاسی و اقتصادی از این نیروها پشتیبانی می‌کردند و با کمک آن‌ها نوعی سیستم حمایت و تضمین منافع را ایجاد نموده بودند [خان‌های بختیاری، قوام‌الملک شیرازی، قبایل موجود در کاشان و شیخ خزعل تا حدودی زیادی در سیستم حمایتی بریتانیا ادغام شده بودند]. (Cronin, 2017:19) همچنین با اتکا به جمعیت عشیره‌ای خود، قشون‌های نظامی را ایجاد و آن را با ابزارهای نظامی تجهیز می‌کردند و از این طریق به چپاول و غارت گوشه و کنار ایران می‌پرداختند. صولت‌الدوله، ایل خان قشقایی، راه‌های تجاری فارس به خلیج فارس را در اختیار گرفته بود، برای افراد ایلی‌اش مالیات وضع می‌کرد و «بزرگ‌ترین

بی‌ثباتی سیاسی در دوره مشروطه از منظر مناسبات بین دولت و جامعه ۴۵

ارتش خصوصی» را تشکیل داده بود. (Abrahamian, 2010:110). صمد خان شجاع السلطنه در تبریز و حوالی آن، سمیتقو رئیس ایل شکاک در آذربایجان و کردستان، ترکمن‌ها در ناحیه بندر ترکمن، جنگلی‌ها در رشت، شیخ خزعل در خوزستان، بختیاری‌ها در پایتخت و اصفهان، دشتستانی‌ها و تنگستانی‌ها در بوشهر و نواحی پیرامون، سردار اقبال السلطنه در ماکو و نواحی شمال غربی، سردار معزز در بجنورد، کردهای شادلو در شمال شرقی، شوکت‌الملک در قائنات و سیستان، عشایر لر در لرستان در پشت کوه و بویر احمد، قبایل ترکمن در مناطق شمالی و... دارای «ارتش خصوصی» و قشون نظامی بودند (Cronin, 2017:21; Avery, 1994:318). خلاصه اینکه، علی‌رغم وجود نیروهای ژاندارم و قزاق تا پیش از ظهور رضاخان هیچ‌گونه ارتش منظمی در ایران تشکیل نشد؛ بنابراین، در دوره ۱۵ ساله انقلاب مشروطه بین سال ۱۲۸۵ تا ۱۳۰۰ هـ.ش دولت واجد قدرت نظامی نبود و توانایی انحصار قدرت نظامی را در دست نداشت.

پس از کودتای ۱۲۹۹ هـ.ش رضاخان، جهت ایجاد نظم و امنیت و دفع هرج‌ومرج‌های ناشی از خوانین ایلات و عشایر و حکام محلی، ارتش مدرن را ایجاد نمود. سردار سپه با ادغام نیروهای نظامی قزاق و ژاندارمری و ایجاد مراکز مختلف نظامی در نواحی مختلف ایران و با ساماندهی لشگرها، توانست بسیاری از خوانین ایلات و عشایر، حاکمان محلی که از «ارتش خصوصی» و قشون بزرگی برخوردار بودند را با توسل به ابزارهای سیاسی و همچنین جنگ سرکوب کند و اقتدار دولت را در بخش‌های مختلف کشور برقرار نماید. (Cronin, 2007:25-30) بدین ترتیب، طی سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴ هـ.ش، دولت به‌طور نسبی انحصار قدرت نظامی را به دست آورد؛ اما طی این سال‌ها، ارتش که توانسته بود با برقراری نظم و امنیت از پشتیبانی و حمایت نخبگان سیاسی برخوردار شود، به دلیل خلأ ایجاد شده در مناطق پیرامونی به انحصار هرچه بیشتر منابع ثروت و قدرت پرداخت و به‌تدریج به یکی از مهم‌ترین چالش‌های دولت مشروطه تبدیل شد. چنانکه دولت‌آبادی می‌نویسد: «طولی نکشید که سردار سپه و امیرلشگرهای وی همه‌چیز مملکت و ملت را در قبضه قدرت درآورد و هرآنچه در این صد و پنجاه سال دوره سلطنت قاجار روسای ایلات و گردنکشان در نقاط مختلف از ملک و مال و اسلحه جمع کرده بودند به دست این جمع افتاد. (Dolatabadi, 1984:252) فراهم کردن مقدمات فروپاشی پی‌درپی کابینه‌های دولتی، دخالت در انتخابات مجلس و گزینش نمایندگان (Atabaki, 2006:141-142). ایجاد بحران‌هایی از قبیل جمهوری خواهی (Ibid:151)، ایجاد اغتشاش‌های محلی در نقاط مختلف کشور و تهدید مجلس به لشکرکشی به تهران در پی کناره‌گیری رضاخان از رئیس

الوزرای (Ibid:154)، اعمال رفتارهای خودسرانه خشونت‌آمیز [اعدام روسای عشایر] در گوشه و کنار کشور که سبب‌ساز شورش‌های محلی می‌شد (Ibid:171) و درنهایت دخالت گسترده در انتخابات مجلس مؤسسان و فشار به مجلس به منظور الغای سلطنت قاجار (Ibid:159,258) از مهم‌ترین چالش‌های ارتش برای دولت در این دوره بود.

ضعف قدرت اجرایی: پیش از انقلاب مشروطه ۱۲۸۵ هـ.ش شاهان قاجار و برخی اصلاح‌گرانی چون امیرکبیر و سپهسالار تلاش نمودند که به منظور اداره کشور و تحقق سیاست‌ها و اجرای قوانین با الگوبرداری از دولت‌های اروپایی، دیوان‌سالاری گسترده‌ای را به وجود آورند، اما این تلاش با وقوع مسائلی از قبیل: سوءاستفاده و فساد ناشی از خریدوفروش مناصب دولتی، ترجیح منافع فردی و بخشی به منافع جمعی، نبود حاکمیت قانون، استبدادی بودن شکل حکومت، عدم رعایت شایسته‌سالاری، نبود تقسیم‌کار مشخص و واضح و ابهام در وظایف نقش‌ها به شکست انجامید و تأثیر منفی تعیین‌کننده‌ای برای روی جامعه ایرانی بر جای گذاشت (Katouzian, 2001:25; Foran, 2008:215). اعطای فرمان مشروطیت آغازگر دوران جدیدی در تحول نظام سیاسی و تشکیلات اداری ایران شد. اصل تفکیک قوا، تقسیم‌کار با اعطای مسئولیت و اختیارات و اقتدار محدود را در سازمان عالی حکومتی پدید آورد و نظام پارلمانی، از طریق اعمال قدرت سیاسی نمایندگان ملت، حکومت سلطنتی را محدود ساخت. در این نظام، هیئت وزیران، به ریاست عالی پادشاه وقت با عنوان قوه مجریه، یکی از قوای سه‌گانه حکومت مشروطه شناخته شد و امور سیاسی کشور با همکاری هیئت دولت و نمایندگان دو مجلس، متمایز از دوره پیش از انقلاب، به هیئت وزرا تفویض شد. از مشخصات بارز حکومت ملی و تأثیرات وضعی آن در اداره امور حقوقی جامعه ایران پس از مشروطیت کنار نهاده شدن اصل تمرکز قدرت و اداره امور سیاسی در شخصی واحد و صورت قانونی بخشیدن به تقسیم و تفکیک وظایف دولت در اداره امور بین اعضای هیئت دولت بود (Tonekaboni, 2012:70-71). دولت که دربرگیرنده نظام دیوان‌سالاری کشور بود، از یک سو براساس نیازهای اجرایی کشور، موظف شد که سیاست‌های کلان و مقررات اساسی را به تصویب مجلس برساند و از سوی دیگر نسبت به رهبری و سامان‌دهی و به اجرا درآوردن قوانینی که به تصویب نمایندگان مردم در پارلمان رسیده بود، اقدام نماید (Ibid:71). با این وجود، علی‌رغم تحول ساختار و نظام سیاسی و همچنین اصلاحات اداری و سازمانی پس از مشروطیت، دولت به دلیل وجود فساد فراگیر، تنگناهای مالی، جنگ بی‌وقفه سازمان‌ها و نیروهای اجتماعی علیه یکدیگر و تبدیل کردن دولت به عرصه تعقیب منافع و در نتیجه بی‌ثباتی مکرر کابینه‌های دولتی و

فترت سایر نهادهای دولت، از خودمختاری مبتنی بر نظم بوروکراتیک^۱ و همچنین قدرت دربرگیرندگی یا حکم‌شدگی در جامعه جهت نفوذ سازمان‌یافته در جامعه به‌منظور تحقق قوانین و دنبال کردن سیاست‌های منسجم و پیشبرد اهداف برخوردار نبود. عبدالله مستوفی با توصیف وزارتخانه‌ها ضعف قدرت اجرایی دولت این دوره را به‌خوبی تشریح نموده است. او در توصیف وزارت عدلیه می‌نویسد: «وزارت عدلیه به خاطر قانون اساسی کشور و اصل تفکیک قوا، کار زیاد داشت. ولی از حیث بودجه و اداره، بسیار ضعیف بود و برای پرداخت مواجب محاکم و اداره مرکزی آن کافی نبود... قوانینی که باید مورد استناد حکم قاضی باشد، عموماً اجرا نمی‌شد و قضات همان قوانین شرع را هم حاضر نبودند به صورتی تنظیم شده تدوین کنند. علمای درجه اول و دوم قاضی شدن را مغایر با شئون و حیثیات خود می‌دانستند، بنابراین کار به دست افراد بی‌سواد که از تقوی و عدالت کافی برخوردار نبودند افتاده بود» (Mostofi, 2009:374)، او همچنین در تشریح معیار و ملاک انتخاب افراد در وزارتخانه‌های دولتی می‌نویسد: «در آن روزها، برای کار پی‌آدم نمی‌گشتند، بلکه بیشتر فکرشان دنبال پیدا کردن کار برای اشخاص بود؛ بنابراین کاری بکار کفایت و کاردانی اشخاص و تناسب آن‌ها با وزارتخانه‌ای که به آن‌ها سپرده می‌شد، نداشتند (Ibid:382). بدین ترتیب، نابسامانی و بی‌نظمی و ارتشاء ناشی از فقدان بودجه کافی، عدم شایسته‌سالاری، فقدان تقسیم‌کار و... از مهم‌ترین ویژگی‌ها و خصوصیات اداری و سازمانی وزارتخانه دولتی بودند که ضعف قدرت اجرایی دولت را موجب می‌شد.

مناسبات بین نهادها و نیروهای اجتماعی با یکدیگر و با دولت

با عطف توجه به خواص یا ویژگی‌های جامعه و دولت در دوره پیش و پس از انقلاب مشروطه، پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چه رابطه یا مناسبتی بین نهادها و نیروهای اجتماعی با یکدیگر از یک‌سو و با دولت از سوی دیگر طی این سال‌ها وجود داشت که ظرفیت نهادی دولت در ابعاد اقتصادی، نظامی و سیاسی و همچنین توان اجرایی آن را تضعیف و از این طریق زمینه و شرایط ظهور و بروز رخدادهای بی‌ثبات‌کننده‌ای را فراهم نمود که تداوم و پایداری نظام سیاسی نوپدید را با چالش‌های نامتعارف و عمدتاً خارج از سازوکارهای نهادی مواجه و در نهایت به حیات انقلاب مشروطه پایان داد؟ در این دوره، خوانین محلی و روسای ایلات و عشایر از طریق چپاول و غارت نواحی پیرامونی و

1. Bureaucracy discipline

ایجاد نامنی تجاری و بازرگانی و ایجاد شورش‌های قومی و جنبش‌های خودمختاری، قدرت عاملیت دولت نوپای مشروطه را به چالش و تضعیف می‌نمود. دولت همواره به جهت مقابله با نیروهای اجتماعی و رفع چالش‌های آن‌ها از نیروهای نظامی لازم بی‌بهره بود. در واقع طی این سال‌ها بسیاری از عشایر و ایلات مجهزتر از نیروهای دولتی بودند (Hedayat, 1965:255). تشکیل نیروی نظامی قوی جهت تأمین نظم و امنیت مستلزم برخورداری از منابع مالی کافی بود که به دلیل ناتوانی در استحصال مالیات و عواید گمرکی و همچنین وجود فساد گسترده در دولت و در پی آن توزیع بی‌قاعده منابع، امکان تشکیل آن و مقابله با این سروران اجتماعی وجود نداشت. دولت و مجلس به‌منظور تأمین منابع مالی برای تشکیل نیروی نظامی به استقراض از دولت‌های خارجی روی می‌آورد و دولت‌های خارجی نیز در ازای پرداخت این منابع مالی، آن‌ها را مجبور به پذیرش قراردادهای تجاری و بازرگانی و اخذ عواید گمرکی می‌کردند. این امر به نوبه خود به نفوذ و مداخله اقتصادی و سیاسی هرچه بیشتر دولت‌های خارجی و تضعیف خودمختاری ملی انجامید. ادغام فزاینده اقتصادی ایران در نظام جهانی و تشدید مبادله نابرابر تجاری- بازرگانی، عدم حمایت کابینه‌های دولتی از تعدیات نیروهای نظامی قدرت‌های خارجی به تجار و فعالیت‌های بازرگانی، تضعیف هرچه بیشتر فعالیت‌های تجاری و بازرگانی را در پی داشت. این امر نه تنها منجر به این شد که بسیاری از شرکت‌های تجاری و صرافیه‌ها ورشکست شده و بازرگانان در تنگنای مالی گرفتار شوند بلکه در نتیجه کاهش پرداخت مالیات تجار و بازرگانان و عواید گمرکی به ضعف مالی دولت دامن زد. (Faresani, 2006:258-265)

ضعف نظامی دولت، به دولت‌های خارجی، امکان مداخله نظامی درون مرزهای جغرافیایی ایران را می‌داد. تبدیل کشور به عرصه تاخت‌وتاز نظامی طی جنگ جهانی اول، علاوه بر این که تأثیر مخربی بر اقتصاد کشور از جمله کاهش سطح تولیدات کشاورزی، توقف توسعه صنعتی و کاهش داد و ستد تجاری، بازرگانی و پیشه‌وری، بروز قحطی شدید به دلیل مصادره محصولات کشاورزی و دام‌ها توسط ارتش‌های خارجی و... و همچنین بروز فاجعه انسانی [بیش از ۲۰ درصد از کل جمعیت در اثر قحطی و شیوع بیماری‌هایی از قبیل مالاریا، وبا، آنفولانزا و... از بین رفته بود] داشت (Robin, 2005:48) از یک سو فرصتی مناسبی را برای خوانین و ایلات و عشایر و ملاکان منطقه‌ای فراهم ساخت که بر دامنه خودمختاری و خودسری خود بیفزایند، نظیر آنچه در کاشان، گیلان، آذربایجان، کردستان، خوزستان و... روی می‌داد و از سوی دیگر موجب تسلط نمایندگان سیاسی و فرماندهان قشون نیروهای متخاصم بر حکومت‌های محلی شده

بود. «در کردستان، حکومت‌های محلی در کنترل قشون عثمانی یا روس بودند. در شهر کرمانشاه، آلمانی‌ها بر اوضاع مسلط بودند و کنسول انگلیس و روسیه را از شهر اخراج کردند. در همدان، آلمانی‌ها کنسولگری تأسیس کردند و نیروهای عشایر و طرفداران آلمان، کنسول‌های روسیه و انگلیس را از شهر اخراج کردند و حاکم شهر شدند. در اصفهان، روس‌ها بر بسیاری از مناطق شهر مسلط شدند و به غارت خانه و اموال مخالفان روسیه و طرفداران کمیته دفاع ملی پرداختند. (Ahrar, 1973:105-106) این روند موجبات بروز تظاهرات توده‌ای و بروز جنبش‌های مقاومت به رهبری خوانین منطقه‌ای و ایلات و عشایر شد که در بیشتر موارد با ارائه پاداش‌های مالی، تأمین و تهیه سلاح گرم و تحریک آن‌ها از سوی آلمانی‌ها و نیروهای عثمانی انجام می‌گرفت. برای نمونه شبکه‌های مقاومت‌های محلی شکل گرفته در همدان، اصفهان، کرمان و یزد، شورش برخی قبایل کرد از جمله سنجابی‌ها در کرمانشاه، قشقایی‌ها در شیراز و تنگستانی‌ها در بخش‌های جنوبی فارس و بوشهر و... از مهم‌ترین مقاومت‌ها بود (Amanat, 2017:513-514). افزون بر این، گاه سبطه برخی روسای قبایل بر ساختار قدرت [به‌ویژه بختیاری‌ها که در سال‌های پس از انقلاب بر کابینه‌های دولتی، مجلس شورای ملی، وزارت جنگ و همچنین مناطق مختلف کشور از جمله اصفهان، خوزستان، یزد، کرمان و... تسلط یافته بودند] مخالفت سایر قبایل ایالت‌ها را خاصه در فارس و کرمان برمی‌انگیخت و این امر زمینه بروز رقابت‌ها و کشمکش‌های پایان‌ناپذیری را در مرکز (درون مجلس و دولت) و پیرامون در قالب جنگ‌های قومیتی و ایلی سبب می‌شد. (Foran, 2008:280; Abrahamian, 2005:134) دولت‌های خارجی نیز نامنی حاصل‌شده را دستاویزی برای مداخله در سیاست و امنیت مناطق تحت نفوذ خود قرار می‌دادند و در برخی موارد کابینه‌ها و مجلس را تهدید به افزایش خودسرانه نرخ تعرفه‌های گمرکی [که خارج از اراده دولت مرکزی بود] برای تجار ایرانی و همچنین ایجاد یک نیروی نظامی مستقل جهت حفاظت از منافع خود با درآمدهای حاصله از افزایش نرخ تعرفه‌ها می‌کردند. (Safaei, 1974:78)

اعیان و اشراف زمین‌دار نیز در سال‌های پس از مشروطیت در کشمکشی پایان‌ناپذیر برای انحصار و اعمال کنترل اجتماعی هم در دولت و هم در مجلس شورای ملی از نفوذ وسیعی بهره‌مند بودند. اشراف زمین‌دار و ملاکان که فرمانروایان مستقل و نیمه‌مستقل مناطق مختلف ایران بودند، از طریق عدم پرداخت مالیات و ممانعت از حسابرسی دارایی‌ها، فروش اراضی به دولت‌های خارجی، تلاش گسترده [از طریق تهدید و کاربرد زور علیه رعایا] جهت اشغال کرسی‌های مجلس، ضعف مالی و سیاسی [ناتوانی در جذب نخبگان کارآمد]

دولت را موجب می‌شدند که سبب‌ساز چالش‌های پیش‌گفته می‌شد. گاهی این سروران اجتماعی در ائتلاف با روسای ایلات و عشایر در مجلس شورای ملی با لوایح پیشنهادی دولت که منافع اقتصادی آن‌ها را به خطر می‌انداخت، مقابله می‌کردند و با اعمال قدرت، دولت و مجلس را به چالش می‌کشیدند. در برخی موارد هم که طرح‌های پیشنهادی در مجلس و دولت (لغو نظام تیولداری، تصویب قانون اسناد و املاک و معافیت‌های مالیاتی زمین‌داران و تحمیل مالیات به اصناف و تجار) همسو با منافع اقتصادی آن‌ها بود، با اعمال فشار گسترده در مجلس برای تصویب این لوایح کوشش می‌کردند. این امر با واکنش دهقانان و روستائیان همراه بود که در پی افزایش ظلم، تبعیض و تعدی به حقوق آن‌ها [دریافت مالیات به شکل خودسرانه] در قالب شورش‌های دهقانی و روستایی در سال‌های نخست مشروطه بروز می‌یافت. (Afari, 2006:203) همچنین این نیروهای اجتماعی با تحمیل نظام سهمیه‌بندی طبقاتی در انتخابات مجلس اول و تغییر نظام‌نامه انتخابات در مجلس دوم شورای ملی، بقا و تداوم خود در ساحت سیاسی ایران را تضمین می‌کردند و با عطف توجه به اینکه در مجلس‌های اول تا پنجم، به‌طور میانگین بیش از ۶۰ درصد کرسی‌های مجلس را به تصرف خود درآورده بودند، مانع جدی دولت و مجلس در استحصال نخبگان سیاسی جدید و حتی ورود سایر نیروهای اجتماعی و سیاسی از جمله بازاریان، اصناف، تجار و روشنفکران جدید به ساخت قدرت بودند. بدین ترتیب، افزایش قدرت این نیروهای اجتماعی، از مشارکت سیاسی همه طبقات اجتماعی در دوره مشروطه کاست. درواقع، این نیروهای اجتماعی از طریق حذف تدریجی طبقات مختلف اجتماعی حامی مشروطیت و ایجاد روابط نامتقارن طبقاتی به تدریج زمینه منازعه و کشمکش سیاسی پایان‌ناپذیر نیروهای اجتماعی و سیاسی را در درون مجلس، کابینه دولت و حتی جامعه ایجاد نمایند که نتیجه‌ای جز تغییرات پی‌درپی کابینه‌ها و فترت‌های نامتعارف مجلس شورای ملی را در پی نداشت.

روحانیون و علما نیز به دلیل برخوردار بودن از پایگاه اجتماعی وسیع و گسترده، مناسبات پیچیده‌ای با دیگر نیروهای اجتماعی در جهت اعمال کنترل اجتماعی و پیگیری منافع مادی و غیرمادی، برقرار نموده بودند. این سازمان اجتماعی مقتدر، در ابتدای شکل‌گیری مشروطیت در ائتلاف با بازاریان، روشنفکران و... نقش مهمی در بسیج توده‌های اجتماعی جهت پایان دادن به حکومت خودکامه بازی کردند و در ادامه بخشی از این نیروی اجتماعی در ائتلاف با شاه و دربار، از آن جهت که مشروطیت را در تهدیدی علیه منافع اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک خود دریافتند، جهت پایان دادن به مشروطیت اقداماتی انجام دادند و

بی‌ثباتی سیاسی در دوره مشروطه از منظر مناسبات بین دولت و جامعه ۵۱

سبب‌ساز دوره‌ای نسبتاً طولانی از خشونت و بی‌ثباتی سیاسی گشتند. این نیروهای جامعه شبکه‌ای که نهادهای قضایی و آموزشی را در اختیار داشتند، از انجام هرگونه اصلاحات اساسی [با توجیه مغایرت با اسلام] در این زمینه، توسط دولت و مجلس ممانعت به عمل می‌آوردند و از این طریق، مانع جدی در شکل‌گیری دولتی با قدرت اجرایی قوی بودند. (Mostofi, 2009:374)

بازرگانان و بازاریان که در نتیجه شکل‌گیری نوعی رابطه نابرابر یا نامتقارن بازرگانی-تجاری، کاهش فعالیت‌های بازرگانی در نتیجه ناامنی راه‌های تجاری، تحدید قدرت سیاسی از سوی بزرگمالکان در نهادهای سیاسی مرکز، عدم حمایت دولت از آن‌ها در برابر قدرت‌های خارجی و فشار مالیاتی دولت بر آن‌ها به شدت آسیب و از وضعیت نامطلوب موجود ناراضی‌تری داشتند، همچنان پُر قدرت‌ترین متحدان علما بودند که عمدتاً با ائتلاف علما و گاهی روشنفکران جدید و برخی از نمایندگان مجلس [دموکرات‌های رادیکال] در واکنش به نفوذ اقتصادی دولت‌های خارجی، مداخله نظامی و سیاسی (اولتیماتوم و قراردادهای تجاری) و اشغال کشور توسط آن‌ها، از طریق تعطیلی بازار، تحریم خرید و فروش کالاهای خارجی، اعتصابات صنفی، بست‌نشینی در مساجد و مراکز مذهبی و در برخی موارد بسیج توده‌های اجتماعی در بازار، سیاست‌های دولت را به چالش و همچنین کابینه‌های دولتی را وادار به کناره‌گیری می‌کردند [نظیر اعتراضات گسترده‌ای که در واقع تعطیلی مجلس دوم، قرارداد 1919 م دولت وثوق و واقعه جمهوری‌خواهی در دوره سردار سپهری رضاخان و... روی داد]. (Makki, 1983:vol.2,528; Hedayat, 1965:363)

در این دوره علی‌رغم بازتعریف مجدد قدرت سیاسی در نتیجه انقلاب مشروطه و کوشش در جهت تحدید خودکامگی شاه و برقراری حاکمیت قانون، دربار (شاه و شاهزادگان، اعیان و اشراف و...) همچنان از قدرت سیاسی قابل‌ملاحظه‌ای برخوردار بود که می‌توانست در ائتلاف و روابط متقابل و یا در تضاد با دیگر نیروهای اجتماعی و سیاسی، نظام سیاسی برآمده از مشروطه و ساختارها و نهادهای اساسی آن از جمله دولت و مجلس قانون‌گذاری را با چالش‌ها و تغییرات نامتعارفی مواجه نماید. در اوایل مشروطه، این بازیگران جامعه شبکه‌ای با ائتلاف با روحانیت مشروعه‌خواه و طبقات پایین جامعه [که از هرج‌ومرج‌های سال‌های نخست مشروطه ناراضی و سرخورده بودند] زمینه سقوط مجلس اول و برقراری دوباره استبداد محمدعلی شاه را فراهم نمودند و پس از فتح تهران و برقراری مجدد مشروطیت، با ائتلاف با برخی از ایلات و عشایر (شاهسون‌ها، ترکمن‌ها، کردها و...)، روحانیون و دولت خارجی [به‌ویژه دولت روسیه]، شورش‌ها و جنگ‌های نظامی متعددی با

دولت و مجالس مشروطه را ترتیب دادند. باین وجود، تلاش‌های دربار و شاه نه تنها در اوایل مشروطیت بلکه در سال‌های پایانی آن نیز جهت کسب قدرت و اعمال کنترل اجتماعی و سیاسی همچنان ادامه داشت. پس از پایان یافتن جنگ اول جهانی که دولت‌های بریتانیا و روسیه به جستجوی راه‌های برای بازتولید موقعیت ممتاز و انحصاری‌شان [سیاسی، نظامی و اقتصادی] در ایران بودند در ائتلاف با دربار و شاه از طریق کمک و اعطای وام به آن‌ها، نه تنها زمینه سقوط دولت‌هایی را که تثبیت جایگاه و موقعیت آن‌ها را با مخاطره مواجه می‌نمود، فراهم می‌کردند بلکه کابینه‌های دولتی وابسته و دست‌نشانده را به روی کار می‌آوردند. (Zirinsky, 1992:640-641) برای نمونه می‌توان به کوشش وزارت خارجه بریتانیا (لرد کرزن) و دربار احمدشاه قاجار برای سقوط دولت صمصام السلطنه بختیاری [که خواهان لغو کاپیتولاسیون بود]، روی کار آمدن دولت وثوق الدوله و مجدداً سقوط دولت وثوق پس از ناکامی آن در برگزاری انتخابات مجلس به منظور تصویب قرارداد 1919 و همچنین ائتلاف و همکاری پنهانی دربار با دولت بریتانیا در تصویب قرارداد 1919 م اشاره نمود که مقدمات دوره طولانی از کشمکش‌های پایان‌ناپذیر [به کودتای 1299 هـ ش ختم شد] و تغییرات پی‌درپی دولت‌های مشیرالدوله، سپهدار، مستوفی الممالک و... را ایجاد نمود. (Ibid:641). چنانچه بهار درباره نقش احمدشاه در می‌نویسد: «مرحوم احمدشاه یکی از موانعی بود که تا آن روز به واسطه وجود و عقاید خاص او نتوانستیم دولتی که می‌خواستیم تشکیل دهیم. نه ما بلکه هیچ‌کس با طرز افکار آن مرحوم نمی‌توانست به طرز غیر از طرزهای عادی کار کند، رئیس دولت ما هم نخواست یا جرئت نکرد که طرز کار آتاتورک یا موسیلمینی را پیش گیرد و این کار بعدها صورت گرفت... ولی به دست عده‌ای قزاق نه به دست عده‌ای عالم و آزادیخواه». (Bahar, 1958:29)

بحث و نتیجه‌گیری

هدف نوشتار حاضر یافتن پاسخی به این پرسش‌ها بود که چرا نهادهای سیاسی نوپدید برآمده از انقلاب مشروطه این سطح و میزان از ناپایداری و بی‌ثباتی‌های پی‌درپی را تجربه می‌کردند؟ دولت و جامعه در این دوره هرکدام واجد چه ویژگی‌هایی بودند که امکان برقراری نظم اجتماعی و ثبات سیاسی را ناممکن نمود؟ و چه رابطه و چه مناسباتی بین دولت و جامعه برقرار بود و این نوع رابطه چه تأثیری در صورت‌بندی سیاسی ایران از حیث ثبات یا بی‌ثباتی سیاسی در این دوره داشت؟ در پاسخ به پرسش‌های فوق می‌توان گفت که اولاً برخلاف تصویر کلیشه‌ای شرق‌شناسانه، جامعه ایران در دوره قاجار نه جامعه‌ای بسیط، منسجم و توده‌ای شکل و وابسته بلکه جامعه‌ای پیچیده، نامنسجم و پراکنده بوده که در آن سازمان‌های اجتماعی مختلف در تلاش برای دستیابی به حق انحصاری اعمال کنترل اجتماعی، تعیین قواعد سیاسی و اعمال خودسرانه قدرت بودند. ثانیاً برخلاف دیدگاه رایج در جامعه‌شناسی تاریخی ایران، دولت نوپدید مشروطه نه واجد قدرت استبدادی و نه از ظرفیت نهادی یا قدرت عاملیت بالایی در ابعاد اقتصادی، اجرایی، سیاسی و نظامی برخوردار بود. در این دوره به علی‌رغم اینکه سنگ بنای دولت مدرن در پی شکل‌گیری انقلاب مشروطه گذارده شد اما چالش‌های فراوانی در برابر ساخت دولت جدید که یکی از پیش‌شرط تأسیس نظم سیاسی و تحکیم نظام سیاسی است از سوی نخبگان و نهادهای قدرتمند داخلی و خارجی ایجاد شد. تضاد منافع این نهادها و نیروها که گاه درون ساختار دولت و گاه خارج از آن به وقوع می‌پیوست، نه تنها «خودمختاری» یا استقلال نهادی دولت را سلب و به دنبال آن قدرت عاملیت آن در ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجرایی و نظامی را به چالش کشید بلکه قابلیت «دربریگری» یا نفوذ دولت در جامعه جهت پیشبرد سیاست‌گذاری‌ها، اجرای قوانین به شکل کارآمد، تأسیس و تثبیت وفاق اجتماعی فراگیر و... را تضعیف نمود. در این شرایط که دولت مشروطه امکان انحصار خشونت را نداشت، نمی‌توانست به شکل مستقلی به پیشبرد اهداف خود بپردازد یا توانایی استخدام کارکنان بر اساس پس‌زمینه‌های حرفه‌ای و رعایت اصل شایسته‌سالاری را داشته باشد، از حق کنترل کارکنان در حوزه‌های مختلف دولتی و «استقلال عمل» برای ایجاد یا اجرای قوانین در نتیجه نفوذ و مداخله نیروهای اجتماعی محروم بود، توانایی استقرار حاکمیت قانون از طریق ایجاد یک نظام قضائی مستقل و شکل‌گرفته بر اساس هنجارهای قضائی را نداشت، از قابلیت اعمال حاکمیت از طریق قانون برخوردار نبود، به عرصه منازعات پایان‌ناپذیر

سازمان‌ها و نیروهای اجتماعی تبدیل شده بود، قابلیت مهار و کنترل نخبگان سیاسی دولتی و مدیریت و حل منازعات راه‌یافته به ساختار دولت و جامعه را نداشت، بدیهی بود که از ظرفیت نهادی در ابعاد اقتصادی، اجرایی، نظامی لازم جهت ایجاد تحول در اقتصاد و ساختار اجتماعی، تأسیس و تثبیت نظم سیاسی پایدار و همچنین توان اجرایی ضروری برای اتخاذ سیاست‌ها و اجرای آن‌ها و بسیج منابع جهت پیشبرد و به فعلیت رساندن کار ویژه‌های اساسی خود که به افزایش مشروعیت و اعتماد به دولت، کاهش ناراضیاتی جمعی، کاهش شکاف بین دولت و جامعه و کاهش سایر شکاف‌های اجتماعی آن‌ها می‌انجامید، بی‌بهره بماند و از این طریق فرصت‌های سیاسی لازم برای بروز کنش‌های جمعی اعتراضی که تداوم و پایداری آن به‌طور متداول تهدید به دگرگونی یا واقعاً با دگرگونی غیر نهادینه مواجه می‌نمود را فراهم کند. علاوه بر این، در نتیجه تضعیف قدرت عاملیت دولت، امکان برقراری رابطه مرکز-پیرامون، افزایش قدرت جمعی ملی و ژئوپولوتیک و در نتیجه کنترل مناطق پیرامونی برای دولت مشروطه وجود نداشت و بدین ترتیب همواره فرصت فعال شدن شکاف‌های قومی و سیاسی شدن آن‌ها، تمایل به واگرایی پیرامون از مرکز و بروز شورش‌های منطقه‌ای و جنبش‌های خودمختاری در این دوره وجود داشت که نظام سیاسی مستقر این دوره را با چالش‌های نامتعارف و غیر نهادینه مواجه می‌نمود. بدین ترتیب، بی‌ثباتی‌های سیاسی این دوره را می‌توان نتیجه نوعی رابطه «نابرابر یا نامتقارن» بین جامعه قوی یا پراکنده و دولت ضعیف دانست. با این وجود، گرفتار شدن نظام نوپدید مشروطه در مجموعه‌ای از بی‌ثباتی‌های سیاسی را تنها نمی‌توان به رابطه بین نهادها نیروهای اجتماعی داخلی با یکدیگر و با دولت تقلیل داد. با تضعیف قدرت زیربنایی دولت و تهی شدن آن از توانمندی لازم در تعیین مرزهای سیاسی، ایجاد مرزهای اجتماعی و فرهنگی و ایجاد یک واحد سرزمینی که نقش مهمی در تشکیل «اجتماع ملی» دارد، خودمختاری ملی ایران به شدت تضعیف شده بود و با ادغام اقتصادی و سیاسی ایران در نظام جهانی که از ابتدای دوره قاجار آغاز و پس از انقلاب مشروطه نیز همچنان تشدید یافته بود، نوعی رابطه «نابرابر یا نامتقارن» شکل گرفت که به سلطه و نفوذ سیاسی، نظامی و اقتصادی دولت‌های خارجی به ویژه روسیه و بریتانیا و کاهش خودمختاری یا استقلال نهادی دولت انجامید. این سلطه و دخالت فزاینده که عمدتاً با ائتلاف و همکاری برخی نهادها، نیروهای اجتماعی و نخبگان دولتی همراه و اعمال می‌شد، کاهش درآمدهای دولت و افزایش بدهی به دولت‌های خارجی، اعطای حق امتیازها، موازنه نابرابر تجاری و بازرگانی، تضعیف بازار و صنایع داخلی، کاهش تولید داخلی، رکود اقتصادی و فقر فراگیر، بی‌ارزش شدن پول ملی، نابرابری

بی‌ثباتی سیاسی در دوره مشروطه از منظر مناسبات بین دولت و جامعه ۵۵

اقتصادی، فروپاشی شیرازه تولیدات کشاورزی، قحطی و گرسنگی فراگیر ادر نتیجه اشغال نظامی ایران] و به دنبال آن‌ها انباشت نارضایتی جمعی از دولت‌های خارجی و نخبگان سیاسی حامی آن‌ها، کاهش اعتماد و مشروعیت دولت مشروطه را در پی داشت که منجر به شکل‌گیری کنش‌های اعتراضی عمدتاً خارج از چارچوب‌های نهادی در قالب کودتا، شورش و تظاهرات ضد دولتی خشونت‌آمیز پی گرفته می‌شد و به بروز بحران‌های حکومتی، سقوط پی‌درپی کابینه‌ها و.... می‌انجامید. این امر نه‌تنها تداوم و پایداری نظام سیاسی را با چالش با دگرگونی نامتعارف و غیر نهادینه مواجه می‌نمود بلکه وضعیت قدرت عاملیت دولت [ضعف ظرفیت نهادی و اجرایی] را بازتولید می‌نمود.

تشکر و سپاسگزاری

نگارنده مسئول این نوشتار لازم می‌داند از همه کسانی که باراهنمایی و نقد و نظر خود در فرآیند انجام این پژوهش همکاری و همراهی داشته‌اند به ویژه دکتر مصطفی اجتهادی، عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی و آقایان محسن غلامی و فرشید خضری دانشجویان دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی کمال قدردانی و سپاسگزاری را به عمل آورد.

References

- Abrahamian, Y (2016). *People in Iranian Politics*. Translated into Persian Behrang Rajabi. Tehran: Cheshme Publication.
- Abrahamian, Y (2005). *Iran Between Two Revolutions*. Translated into Persian Ahmad Golmohammadi. Tehran: Ney Publication.
- Abrahamian, Y (2010). *Modern Iranian History*, Translated into Mohammad Ebrahim Fatahi. Tehran: Ney Publication.
- Afari, J (2006). *Iranian Constitutional Revolution*, Translation into Persian Reza Rezaei. Tehran: Bistoon Publication.
- Avery, P (1994). *Contemporary Iranian History; From the Establishment to the Extinction of the Qajar Dynasty*. Translated into Persian Rafiei Mahdabadi. Tehran: Atai Publications Institute.
- Atabaki, T (2006). *Imperial Renewal, Society and Government in The Era of Reza Shah, Translated into Persian Mehdi Haghhighatkah*. Tehran: Ghoghnoos Publication.
- Ashraf, A & Banuazizi, A (2008). *Social Classes*. Government and Revolution in Iran, Translated into Persian Soheila Torabi Farsani. Tehran: Niloufar Publication.
- Algar, H (1989). *Religion and Government in Iran*. The Role of Scholars in The Qajar Period, Translated into Persian Abolghasem Sari. Tehran Toos Publication.
- Ahrar, A (1973). *Storm in Iran*. Tehran: Novin Publication.
- Amanat, (2017). *Iran a Modern History: Yale University Press*. New Haven& London.
- Amir Arjmand, S (1988). *The Turban for the Crown*. The Islamic Revolution in Iran: Oxford University Press.
- Brown, E (1997). *The Constitutional Revolution of Iran*. Translated into Persian Mehdi Ghazvini. Tehran: Kavir Publication.
- Bahar, M.T (1979). *A Brief History of Political Parties*. Tehran: Amir Kabir Publication.
- Bayat, M (1991). *Iran's First Revolution: Shi'ism and the Constitutional Revolution Of 1905-1909*: New York Oxford University.
- The Blue Book (1986). *The Foreign Ministry's Confidential Reports on the Iranian Constitutional Revolution*. By Ahmad Bashiri: New Press.
- Cronin, S (2007). *Tribal Politics in Iran: Rural Conflict and the New State, 1921-1941*: Rotledge, London and New York.
- Clawson, P & Rubin, M (2005). *Eternal Iran: Continuity and Chaos*: Palgrave Macmillan.
- Cornell. A Lapuente. V (2014). *Meritocratic Administration and Democratic Stability*. Democratization, Vol. 21, No. 7, 1286-1304.
- Dolatabadi, Yahya (1984). *History of the Present or Life of Yahya*. Tehran: Ferdowsi Publication.

- Delavari, A (2015). *A Critical Introduction to the Concept and Indicators of Political Instability*. State Studies Quarterly, Vol. 1, No. 2.
- Etehadie, M (1982). *The Origin and Evolution of the Constitutional Political Parties; The First and Second Courts of the National Assembly*. Tehran: Gostare Publication.
- Foran, J (2008). *Fragile Resistance; The History of Social Change in Iran From the Safavid to The Post-Islamic Revolution*. Translation into Persian Ahmad Tadayon. Tehran: Rasa Publication.
- Floor, W (1987). *A Look at Iranian Social History in the Qajar Era*. Translated Into Persian Abolghasem Sari. Tehran: Toos Publication.
- Fukuyama, F (2018). *Political Order and Political Desay: From the Industrial Revolution to the Globalization of Democracy*, Translated into Persian Ghahrenapoor. Tehran: Rozane Publication.
- Ghani, S (1999). *Iran, Reza Khan's Rise and Fall of the Qajar and the Role Of The English*. Translated into Persian Hassan Kamshad. Tehran: Niloufar Publication.
- Hedayat, M (1965). *Memories And Dangers*. Tehran: Zavar Publication.
- Isawi, C (1983). *The Economic History of Iran in the Qajar Period*. Translated Into Persian Yaghoub Ajand. Tehran: Gostare Publication.
- Keddie, N. R (1990). *The Roots of the Iranian Revolution*. Translated into Persian Abdol Rahim Gohi. Tehran: Ghalam Publication.
- Keddie, Nicky. R (2002). *Iran in the Qajar Period and the Rise of Reza Khan*. Translated into Persian Mehdi Haghightakhah. Tehran: Ghoghnoos Publication
- Kasravi, A (1977) *The 18-Year History of Azerbaijan*: Amir Kabir Press.
- Kazemzadeh, F (2013). *Russia and Britain in Persia: Imperial Ambitions in Qajar Iran*: New Edition Published By I.B.Tauris & Co Ltd.
- Lambton, A (1998). *Owner and Farmer in Iran*, Translated into Persian Manouchehr Amiri. Tehran: Scientific and Cultural Press.
- Lee, R (2004). *Alternative Routes to State Breakdown: Toward an Integrated Model of Territorial Disintegration*, Human Sciences: No. 41- 42.
- Malek Al-Morkhine, A (2013). *Isfahan Travelogue and History*. By Hassan Javadi: Published by Dr. Mahmoud Afshar Yazdi.
- Migdal, J (2016). *Government in Society*. Translated into Persian Mohammad Taghi Delfroz. Tehran: Kavir Publication.
- Migdal, J (1988). *Strong Societies and Weak States: State – Society Relationship and State Capabilities in the Third World*: Princeton University Press.
- Mokhtari Esfahani, R (2015). *The First Pahlavi; From the Coup to the Fall*, Tehran, Parseh Book.
- Mostofi, A (2009). *Description of My Life; Social and Administrative History of the Qajar Period*. Zavar Publication.
- Malekzadeh, M (2004). *History of the Iranian Constitutional Revolution*. Sokhan Publications.

- Majd, M.G (2010). *From Qajar to Pahlavi 1289-1899 AH, Based on US Department of State Documents*, Translated into Persian Seyyed Reza Marzani. Tehran: Institute for Political Studies and Research.
- Makki, H (1983). *The Twenty-Year History of Iran*. Volume 2. Tehran: Scientific Publication.
- Sanders, David (2002). *Patterns of Political Instability*. Translated into Persian Hamid Amanat. Institute for Strategic Studies.
- Sameei Esfahani, A (2008). *Powerful Society, Weak Government; Sociological Explanation of Government Relations - Society in Iran Qajar Era*, Politics Quarterly, Volume 38, Number 3.
- Shajie, Z (2004). *The Political Elite in Iran: From the Constitutional Revolution to the Islamic Revolution*. Volume Two and Four. Tehran: Sokhan Publication.
- Shuster, M (2006). *Iranian Strangulation*. Translated into Persian Hassan Afshar. Maahi Press.
- Safaei, E (1974). *The Social Context of the Coup of 1299*. Tehran: Afsat Publication.
- Taliban, M.R (2007). *Sociological Explanation of Political Instability*. Journal of Faculty of Literature And Humanities, Volume 15, Number 56-57.
- Tonekaboni, H (2013). *An Analysis of Administrative Forms and the Barriers to Its Development in Iran in the Constitutional Era*, Cultural Sociology, Fourth Year, No. 1.
- Yazdani, S (2016). *Iranian Coups*. Tehran: Mahhi Publication
- Zirinsky, M. P (1992). *Imperial Power and Dictatorship: Britain and the Rise of Reza Shah, 1921-1926*, Int.J. Middle East Stud.24.